



ویژه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

نشریه ویژه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

فروردین ۱۴۰۰ / ۳۸ صفحه

شماره ۶۷



هوالمک الحق المبین

نشریه ویژه امام زمان
عجل الله تعالی فرجه الشریف
فروردین ۱۴۰۰ - شماره ۶۷



ویژه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

شناسنامه

دوازدهمین شماره نشریه الکترونیک امان

صاحب امتیاز: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

مدیر علمی: تقی حاتمی

مدیر اجرایی و هنری: زهره رجبی شیرازی

همکاران این شماره: سارانهمتی، مژگان حسینی

نشانی: تهران، میدان فلسطین، روبروی سازمان تبلیغات،

ساختمان ستاد اقامه نماز، طبقه چهارم

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۹۶۶۶۶

پست الکترونیک: info@mahdaviat.ir



بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان نهادی فرهنگی، غیرانتفاعی و غیردولتی و دارای شخصیت حقوقی مستقل که دارای تابعیت کشور جمهوری اسلامی ایران می باشد؛ به منظور ترویج و توسعه فرهنگ مهدویت و آشناسازی اقشار جامعه - به ویژه نسل جوان - با شخصیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و تحکیم پایه های امامت و ولایت، پس از کسب موافقت مقام معظم رهبری از سوی حضرت حجت الاسلام والمسلمین قرائتی در تاریخ ۱۳۷۹/۰۹/۰۳ تأسیس گردید.

فهرست

راه / سخن امام و رهبری ۱
مقدمه ۲



روز شمار ماه شعبان / ماه نور علی نور ۳
روز احیای قلبهای مرده ۵



پرستش و پاسخ مهروی ۹
ما به او نیازمندیم / اهمیت امام و جایگاه امامت ۱۳



مرور فاصلها ۱۴
او حضور دارد (۱) / شناسنت امام ۱۵



داستان تا دیر نشده ۱۷
بد یادمان داده اند / یادداشت ۲۲



داستان جشنی کوچک برای تو ۲۳
تقویم خوانی ۲۵

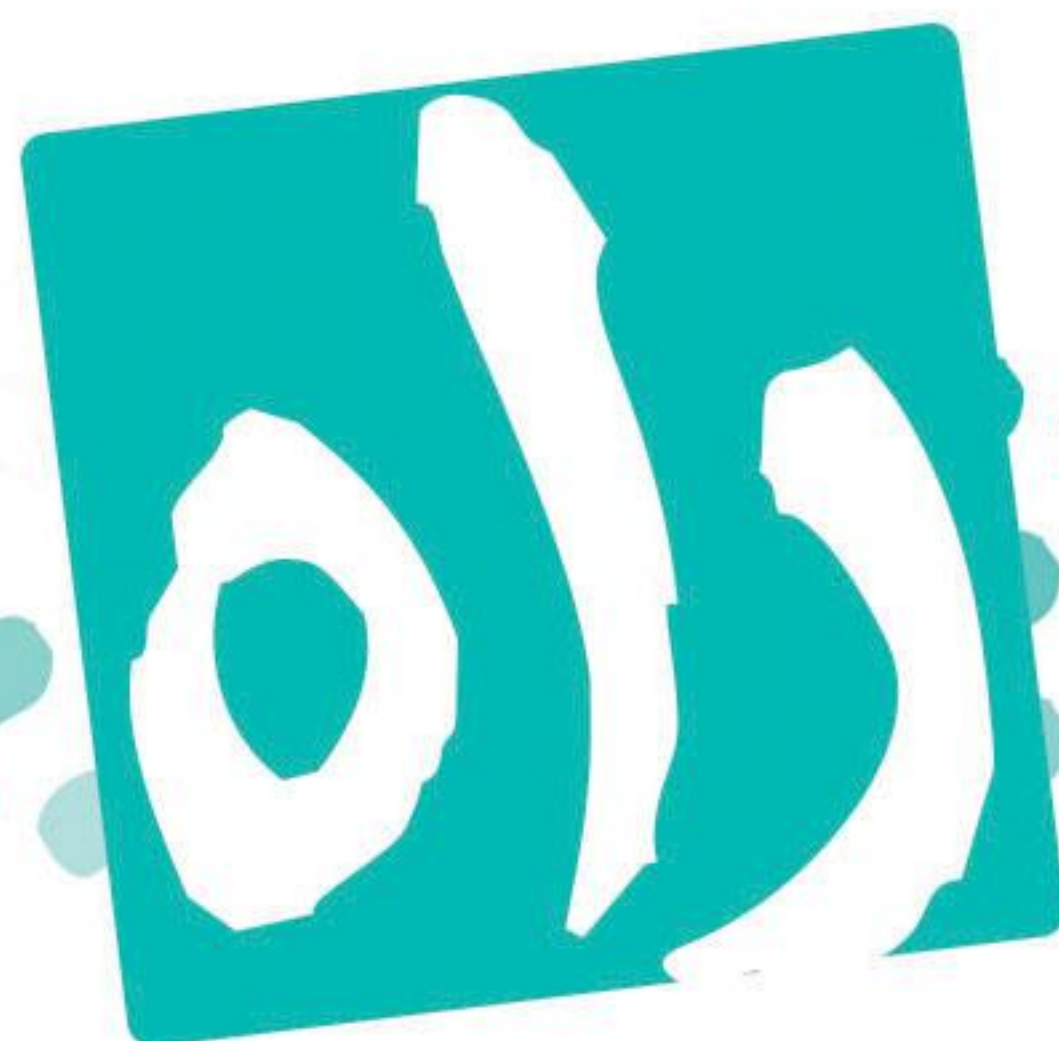


از زبان شیخ / معرفی کتاب ۲۷
جمعه روز ظهور / کتابگردی ۲۹



۱۱ نکته از فراز آذر / معرفی کتاب ۳۱
شعر مهروی ۳۳





تالی تلو: همانند، شبیه

یکی از مهمترین روزهای سال، همین روز نیمه شعبان است که هم مصادف با ولادت ذی جود مسعود حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) شده است، و هم شب و روز نیمه شعبان. با قطع نظر از ولادت این بزرگوار در این شب و روز از لیالی و ایام متبرک هستند

شب نیمه شعبان، شب بسیار متبرکی است، تالی تلویلیالی قدر، و وقت توجه و تذکر و توسل به ذیل عنایات باری تعالی و طلب و درخواست است. اعمال و ادعیه‌ای هم دارد که اگر موفق شده اید و آنها را انجام داده اید، که انشاء الله مشمول قبول پروردگار باشد، اگر کسانی هم غفلت کردند و توجه نداشتند، به یاد نگه دارند که همه سال، شب نیمه شعبان را مغتنم بشمارند.



«در انتظار طلوع خورشید»
بیانات در دیدار
اقتشار مختلف مردم
۱۳۷۶/۰۹/۲۵

این عید سعید بر همه مسلمین جهان و مستضعفان مبارک باد. ما در ماه شعبان هستیم و چند روز دیگر در ماه رمضان واقع می‌شویم. ماه رمضان، ماه نبوت است و ماه شعبان، ماه امامت. ماه رمضان، لیل القدر دارد و ماه شعبان، شب نیمه شعبان دارد که تالی لیل القدر است. ماه رمضان مبارک است؛ برای اینکه لیل القدر [دارد] و ماه شعبان مبارک است؛ برای اینکه نیمه شعبان دارد. ماه رمضان مبارک است؛ برای اینکه نزول وحی در او شده است یا به عبارت دیگر، معنویت رسول خدا وحی را نازل کرده است.



ماه شعبان، ماه امامت»
امام خمینی (ره)
۲۵ فروردین ۱۳۶۶

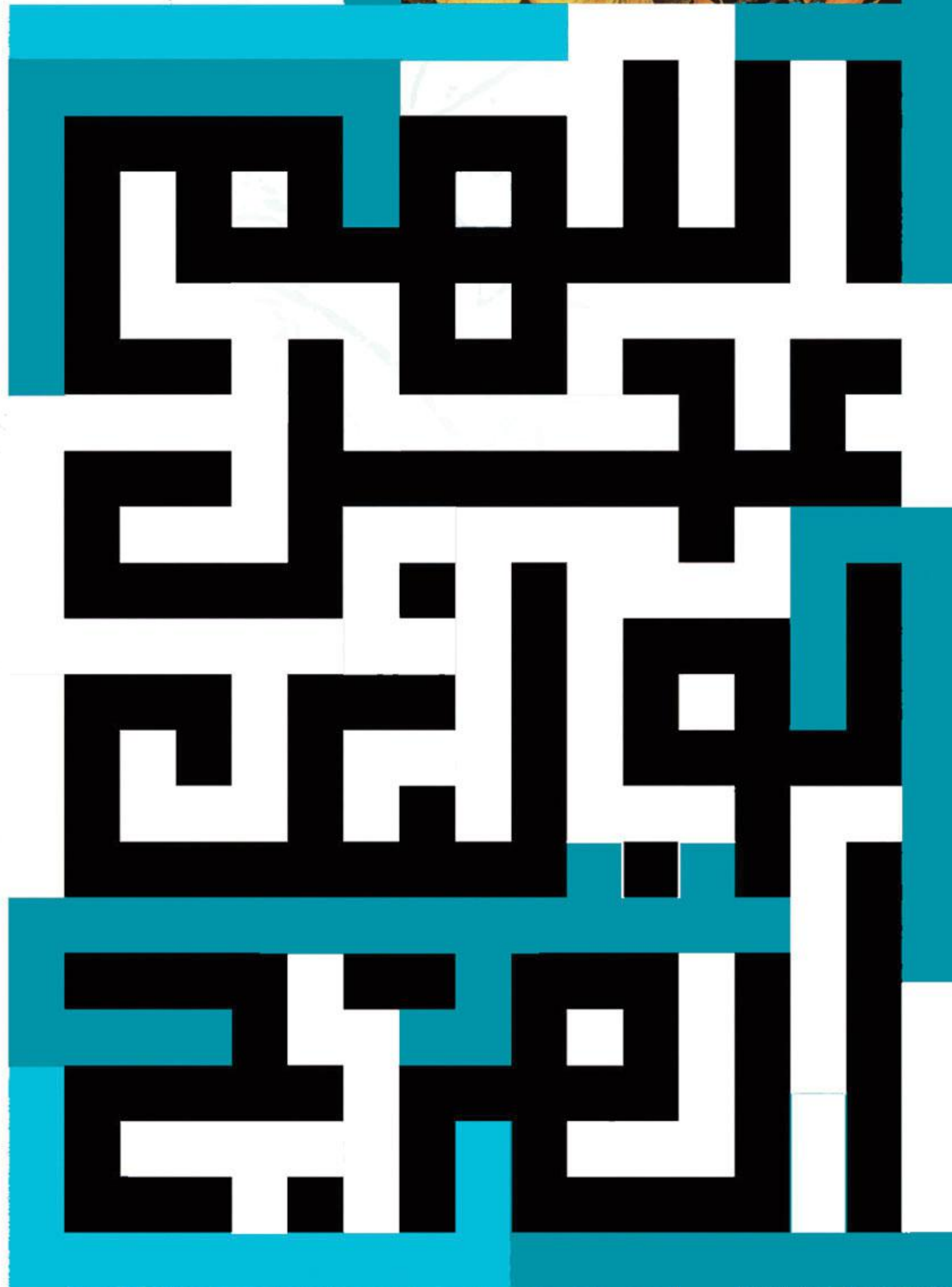


مقدمه

خیلی هامان به بهانه‌ای داشته یا نداشته بهانه می‌آوریم. بهانه می‌آوریم یا بهانه می‌سازیم؛ کاری انجام نمی‌دهیم یا لحظه آخر آن هم با هزاران تسویف و بی‌حالی. کاری که دیگر هیچ ارزشی ندارد. یاری امام، همراهی با او، زمینه‌سازی برای ظهور و.... همه و همه به بهانه‌ای وابسته است؛ بهانه‌ای برای انجام دادن و بهانه‌ای برای انجام ندادن. و در این میان، ماییم و ندای "هل من ناصر" و یاری امام.

تویی بهانه آن ابرها که می‌گریند
بیا که صاف شود این هوای بارانی

اللهم عجل لولیک الفرج



روزشمار ماه شعبان

ماه نور علی نور

آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی

شنیده‌اید که بعضی‌ها می‌گویند، من از بچگی پای روضه بزرگ شده‌ام، در گوشم «حسین، حسین» خوانده‌اند، و با ذکر حسین بزرگ شده‌ام و بالا آمده‌ام.

با «شیر» در دلم شد و با جان به در شود

من بالاتر از این را می‌گویم، مسأله چیز دیگری است. در یک فراز و دید بالاتر، می‌بینیم این پیوند، به اصطلاح روز «ژنتیکی» است. یعنی:

«من الازل الى الابد، من الادم الى الخاتم ومن الخاتم الى القيامة»

این رابطه و پیوند برقرار است. این مسأله را نباید سطحی دید. پیوند با امام حسین علیه السلام، یک مسأله عادی نیست و همین باعث پایداری در دین است.



سوم شعبان
ولادت امام حسین علیه السلام
(روز پاسدار)



چهارم شعبان
ولادت حضرت عباس علیه السلام
(روز جانباز)

این عید سعید بر همه مسلمین جهان و مستضعفان مبارک باد. ما در ماه شعبان هستیم و چند روز دیگر در ماه رمضان واقع می‌شویم. ماه رمضان، ماه نبوت است و ماه شعبان، ماه امامت. ماه رمضان، ليله القدر دارد و ماه شعبان، شب نیمه شعبان دارد که تالی ليله القدر است. ماه رمضان مبارک است؛ برای اینکه ليله القدر [دارد] و ماه شعبان مبارک است؛ برای اینکه نیمه شعبان دارد. ماه رمضان مبارک است؛ برای اینکه نزول وحی در او شده است یا به عبارت دیگر، معنویت رسول خدا وحی را نازل کرده است.

آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی)

صحیفه سجادیه واقعا کتاب بسیار فوق العاده‌ای است. این کتاب، در بین قدماء به زیور آل محمد معروف است. دعاهای این بزرگوار، ضمن اینکه در حد اعلی، استغاثه به خداست، از معارف اسلامی هم پر است. یعنی صرفا دعا نیست؛ بلکه در لباس دعا، همه معارف اسلامی - توحید؛ نبوت و ... - تعلیم داده شده است.



پنجم شعبان
ولادت امام سجاد علیه السلام

روزشمار ماه شعبان ماه نور علی نور

آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی)

این جوان‌های مؤمن ما که در میدان‌های مختلف - چه در میدان معنویت و عبادت و معرفت، چه در میدان کار و تلاش، چه در میدان مبارزه و سیاست، چه در میدان جهاد؛ آن روزی که جهاد مورد احتیاج بود - این جور از خودشان اخلاص و شادابی نشان می‌دهند، امام زمان (سلام الله علیه) را خرسند و خوشحال می‌کنند. اینکه مردم در کشور اسلامی - حالا در کشور مسلمان ما - تلاششان این است که بر اداره‌ی کشور، بر پیشرفت امور کشور نظارت داشته باشند، تصمیم بگیرند، اقدام کنند، وارد میدان بشوند؛ و میدان را رها نمی‌کنند که دیگران بیایند و برای آن‌ها تصمیم بگیرند؛ اجازه نمی‌دهند که امتداد خواست‌های استکباری و استعماری در داخل کشور سرنوشت آن‌ها را معین بکند، امام زمان را خوشحال می‌کنند؛ امام زمان ناظر است و می‌بیند.



یازدهم شعبان
ولادت حضرت علی اکبر
روز جوان

آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی)



۱۵ شعبان
میلاد حضرت
مهدی علیه السلام
روز جهانی مستضعفان

روز ولادت مهدی موعود (ارواحنا لتراب مقدمه الفدا)، حقیقتاً روز عید همه‌ی انسانهای پاک و آزاده‌ی عالم است. فقط کسانی در این روز ممکن است احساس شادی و خرسندی نکنند که یا جزو پایه‌های ظلم، یا جزو پیروان طواغیت و ستمگران عالم باشند، والا کدام انسان آزاده‌ای است که از گسترش عدالت، از برافراشته شدن پرچم دادگری و رفع ظلم در سراسر جهان خرسند نشود و آن را آرزو نکند.



یک روز مانده تا ماه ترین ماه (۳۰ شعبان)

عصر روز آخر شعبان بود، دستبند به دستش زده بودند و می‌خواستند او را ببرند. مرد به او گفت: خوشحالم که دستگیرت کردند. در مدتی که نیستی نفس راحتی خواهم کشید. پوزخندی زد و جواب داد: یعنی اگر من نباشم دیگر گناه نمی‌کنی؟؟!

از اندوخته‌هایتان در ماه شعبان مراقبت کنید

شب احیای قلبهای مرده

فضیلت شب نیمه شعبان

زنده نگه داشتن این شب و عبادت در آن، از وظایف منتظران است. صاحب المراقبات می گوید: «از شب هایی که تأکید بر زنده نگه داشتن آن شده است و اعمال و عبادات بسیار ارزشمندی در آن وارد شده شب نیمه شعبان است».^۳

این کثرت عبادت، پرده از راز مهمی بر می دارد و آن عظمت شب نیمه شعبان است.

فضیلت نیمه شعبان

(از دیرگاه پیامبر ﷺ)

پیامبر ﷺ می فرماید: «در شب نیمه شعبان گناهان بخشوده شده و رزق و روزی تقسیم و اجل ها نوشته می شود. خداوند همه را می آمرزد، غیر از افراد مشرک، بدعت گذار، قطع کننده رحم، شرابخوار، اصرار کننده بر گناه که ایشان رانمی آمرزد».^۴

فضیلت نیمه شعبان

(از دیرگاه امام محمد باقر علیه السلام)

امام محمد باقر علیه السلام درباره فضیلت شب نیمه شعبان، فرموده اند:

«شب نیمه شعبان، پس از شب قدر با فضیلت ترین شبها است. در آن شب خداوند بر بندگان عطا می کند و بر آنان منت نهاده، ایشان را می بخشد. بنابراین در تقرب به خدا در آن شب کوشش کنید؛ زیرا خداوند به ذات خود قسم یاد کرده هیچ سائلی را در آن شب رد نکند، مادامی که درباره معصیت از خداوند چیزی نخواهد.

آن شبی است که خداوند، آن را برای ما اهل بیت قرار داده است؛ در برابر شب قدر که آن را برای پیامبر ﷺ قرار داده بود».^۵

در روایات فضائل زیادی برای شب نیمه شعبان بیان شده است. جبرئیل به پیامبر اکرم ﷺ عرض می کند:

«امشب درهای آسمان و درهای رحمت، خشنودی خدا، آمرزش گناهان، فضل و احسان، توبه، نعمت، جود و بخشش باز است و خداوند - تبارک و تعالی - از بندگان در این شب می آمرزد، ای محمد! امشب را احیا کن و به امت خود امر کن که احیا کنند و با عبادت تقرب به سوی خدا جویند. به درستی که این شب بسیار شریف است. یا محمد! هنگامی که به نزد تو می آمدم، جمیع ملائکه آسمان ها صف ایستاده و مشغول به عبادت بودند؛ برخی از آنها ایستاده و برخی در حال رکوع و عده ای به سجده و گروهی مشغول دعا بودند. گروهی تکبیر، برخی تسبیح و بعضی استغفار می نمودند. یا محمد! به درستی که حق تعالی در این شب نظر رحمت به سوی بندگان افکنده و مؤمنی را که به نماز ایستاده باشد یا نشسته مشغول تسبیح یا در رکوع و سجده و یا دعا باشد، می آمرزد. این شبی است که دعای همه دعاکنندگان مستجاب است و به همه گدایان درگاه الهی عطا می شود، و هیچ استغفار کننده و توبه کننده ای نیست، مگر این که استغفار و توبه اش پذیرفته می شود. محروم کسی است که از خیر امشب محروم بماند».^۱

افق فضیلت این شب در تشبیه پیامبر اکرم ﷺ نمایان است. ایشان می فرماید:

«فضیلت نیمه شعبان بر سایر ایام مانند فضیلت علی بن ابی طالب در میان آل محمد است».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۴۱۳.

۲. همان، ج ۳۷، ص ۵۲.

۳. المراقبات، آیه الله ملک تبریزی، ص ۱۷۲، ص

۱۷۳، اعمال شب نیمه شعبان.

۴. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۴۱۵؛ ج ۹۷، ص ۸۸

۵. همان، ج ۹۸، ص ۴۰۹.

اعمال شب نیمه شعبان

این شب، یکی از چهار شبی است که روایات زیادی درباره «حیای آن به عبادات» وارد شده است.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

«هر کس این شب را زنده نگه دارد، در روزی که قلب‌ها می میرد، قلب او زنده است»^۶

جبرئیل به پیامبر ﷺ عرضه داشت: «یا محمد! هر که این شب را به گفتن «الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله» و نماز خواندن و قرائت قرآن و طلب آمرزش و استغفار نمودن احیاء نماید، در آخرت جایگاه او بهشت است و خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد»^۷.

در شب نیمه شعبان سیه کاران، مانند شب‌های دیگر در خواب غفلت‌اند، و کسی که در تلاش و تکاپو برای عبادات است، بداند که در زمره سعادتمندان دنیا و آخرت قرار دارد. برای رسیدن به این منزل مقصود، اعمالی را در ادامه ذکر می کنیم:

۶. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۸۶

۷. همان، ج ۹۸، ص ۴۱۳؛ ج ۸۳، ص ۱۱۵.

الف: غسل

غسل این شب مقدس، مستحب و موجب تخفیف گناهان می شود. امام صادق (ع) در این خصوص می فرماید:

«ماه شعبان را روزه بگیرید و شب نیمه آن غسل کنید؛ زیرا این غسل باعث تخفیف گناهان و جلب رحمت الهی می شود»^۸.

ب: ها کردن

این شب مبارک، شب استجابت دعا است، لذا باید فرصت را غنیمت شمرده، از گنجینه معارف دینی، بهره بیشتری ببریم و ضمن زمزمه دعاها، خواسته اصلی خود را به لب بیاوریم که:

«اللهم عجل لولیک الفرج»

اما دعا‌های وارده در این شب عبارت است از:

۱. دعای زیارتی

در این دعای شریف، خداوند - تبارک و تعالی - را برای رسیدن به خواسته‌ها در مورد آن حضرت، سوگند می دهیم:

اللَّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَمَوْلُودِهَا، وَحُجَّتِكَ وَ...

۲. دعای «کمیل»

حضرت علی (ع) فرمود:

بنده‌ای نیست که آن (شب) را احیا کند و دعای خضر (کمیل) را در آن بخواند، جز این که دعایش اجابت می شود.

۸. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۳۷



اعمال شب نیمه شعبان

چهار رکعت بین مغرب و عشاء

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که در شب پانزدهم شعبان میان مغرب و عشاء چهار رکعت نماز بخواند - که در هر رکعتی سوره «حمد» را یک مرتبه و سوره «توحید» را ده بار بخواند و پس از تمام شدن نماز ده بار بگوید: «يَا رَبِّ اغْفِرْ لَنَا» و ده بار بگوید: «يَا رَبِّ ارْحَمْنَا» و ده بار بگوید: «يَا رَبِّ ثَبِّ عَلَيْنَا» و ۲۱ بار سوره «توحید» را بخواند، سپس ده بار بگوید: «سُبْحَانَ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى وَيُمْيْتُ الْأَحْيَاءَ وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - خداوند متعال دعایش را مستجاب و حاجاتش را در دنیا و آخرت برآورده، و نامه عملش را در قیامت به دست راستش داده و تا سال آینده در پناه و حفظ و نگهبانی خداوند متعال است.^{۱۱}

تلاوت قرآن

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «اگر می توانی در شب نیمه شعبان به دعا و نماز توجه کن و قرآن را زیاد تلاوت کن...»^{۱۲}

و ذکر و ثنا و استغفار

شایسته و سزاوار این است که در این شب از خواب غفلت برخاسته و از لحظه لحظه‌ای آن کمال استفاده را ببریم و لحظه‌ای را بدون ذکر و فکر و یاد خدا سپری نکنیم. امام محمد باقر علیه السلام درباره آن می فرماید: «در این شب در دعا نمودن و ثنا کردن بر خدا اهتمام نمایید، به درستی که هرگاه در این شب صد مرتبه «سبحان الله» و صد مرتبه «الحمد لله» و صد مرتبه «لا اله الا الله» بگوید، خداوند گناهان گذشته‌اش را بیامرزد و حاجت‌های دنیا و آخرت او را - خواه طلب کند، و خواه طلب نکند - برآورد».^{۱۳}

۳. دعای سحر

یکی دیگر از دعاهای این شب مقدس، دعایی است که در سحرها بعد از نماز شفع خوانده می شود:^{۱۴}
إِلَهِی تَعَرَّضْ لَكَ فِي هَذَا اللَّيْلِ الْمُتَعَرِّضُونَ، ...

۴. صلوات شعبانیه

از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که هر روز از ماه شعبان، وقت زوال و شب نیمه، آن را می خوانند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، شَجَرَةَ النَّبُوَّةِ»

۵. نماز

در چنین شبی که ملائکه در آسمان به عبادت پروردگار متعال مشغول اند، ما نیز باید قدر لحظات این شب فرخنده را بدانیم و لحظه‌ای در زمره غافلان به سر نبرده، همواره آیین شب زنده داری را عمل کنیم.

یکی از اعمال بسیار سازنده و نافع در این شب، خواندن نمازهای وارده است. مولود این شب، حضرت ولی عصر در مورد نماز می فرماید:

«هیچ چیز به مانند نماز، بینی شیطان را به خاک نمی ساید، پس نماز بگزار و بینی ابلیس را به خاک بمال».^{۱۵}

اما مهم ترین نمازهای شب مبارک نیمه شعبان عبارت است از:

۱. چهار رکعت بین مغرب و عشاء
۲. دو رکعت بعد از نماز عشاء
۳. نماز شب
۴. نماز جعفر طیار

۹. مفاتیح الجنان؛ عمل یازدهم از اعمال نیمه شعبان

۱۰. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲



۱۱. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۰۲

۱۲. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۲۳

۱۳. مصباح المتهجد، ص ۸۳۷

روز زیارت امام حسین (ع)

شب میلاد امام زمان (ع) یکی از شب‌های زیارتی مخصوص سالار شهیدان، قرار داده شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر کس قبر امام حسین (ع) را در نیمه شعبان زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد و می‌آمرزد.»^{۱۴}

اعمال روز نیمه شعبان

در روایات آمده است که شرافت روز و شب ملازم یکدیگر است؛^{۱۵} یعنی، شرافت شب به روز سرایت می‌کند و در این روز عید علاوه بر زیارت نمودن و دعا برای تعجیل فرج به هنگام زیارت، اعمال دیگری نیز در روایات وارده شده است که عبارت است از:

۱. روزه

امیر مؤمنان امام علی (ع) به نقل از پیامبر (ص) می‌فرماید: «زمانی که نیمه شعبان فرا رسید، قیام به عبادات نمایید و روزه را روزه بگیرید...»^{۱۶}

۲. زیارت امام حسین (ع)

زیارت امام حسین (ع) در روز نیمه شعبان نیز مستحب مؤکد است. امام باقر (ع) می‌فرماید: «زیارت کنندگان امام حسین (ع) در نیمه شعبان گناهانشان بخشوده می‌شود.»^{۱۷}

۳. یاد آخرین نایب

نیمه شعبان سال روز وفات آخرین نایب خاص امام مهدی (عج) جناب علی بن محمد سمری نیز می‌باشد. ایشان در نیمه شعبان سال ۳۲۹ هـ.ق. به رحمت حق تعالی و عالم برزخ واصل گردید^{۱۸} و این روز سال روز آغاز غیبت کبری نیز می‌باشد.

لذا شایسته است در این روز یاد و نام نواب اربعه خصوصاً آخرین نایب خاص احیاء شود و عاشقان امام مهدی (عج) زیارت نامه ایشان را زمزمه کنند.

۱۵. المراقبات، اعمال شب‌های قدر ماه رمضان.

۱۶. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۴۱۵.

۱۷. همان، ج ۱۰۱، ص ۹۴.

۱۸. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۹۶، ج ۳۶۷.

سختی با دل‌های بیدار

۱. شب میلاد امام زمان (ع)، شب جشن و سرور است و باید در این شب خوشحال بود؛ اما ضمن ابراز این شادی، نباید مرتکب مسائلی شد که امام زمان (ع) از آن راضی نیستند.

۲. این شب، یکی از شب‌های «احیاء» است و اعمال زیادی برای آن نقل شده است. بر اساس روایات، اعمال ذکر شده دارای آثار و پاداش می‌باشد و برای نیل به ثواب آن‌ها شایسته است، این شب را «احیاء» داشت. البته کثرت اعمال، سبب نشود که انسان، مأیوس از انجام دادن آن شود؛ بلکه مهم این است که در شبی که در زمین و آسمان غوغا برپا است، ما نیز بهره‌ای داشته باشیم و اسم خود را در زمره ذاکران و عبادت کنندگان و زائران این شب فرخنده ثبت کنیم و اگر نمی‌توانیم صد رکعت نماز بخوانیم، لااقل ده رکعت یا کمتر و بیشتر را به جا آوریم؛ اگر همه اعمال را نمی‌توانیم به جا آوریم، تمامی آنها را ترک نکنیم. نباید به سبب سخت بودن، همه آنها را ترک کنیم و خود را محروم از این فیض بزرگ الهی نماییم.

۳. در این شب مسعود، می‌توان اعمال مشترک ماه شعبان را نیز انجام داد. ناگفته نماند که در این شب‌ها، لازم نیست انسان سعی کند تمام اعمال را سریعاً انجام بدهد؛ بلکه هر مقدار که می‌تواند با حضور قلب و با توجه کامل آن را انجام دهد، کافی است.

۴. تنها به «بیداری چشم» قناعت نشود، بلکه آنچه در شب‌های «احیاء» بسیار مهم و حیاتی است، «بیداری دل» است و این بیداری در سایه ذکر و توجه و توسل حاصل می‌شود.

مهدیه سعیدی نشاط



۱. نیمه شعبان چه جایگاه و چه اهمیتی برای مسلمین دارد؟

بنابر روایات شب نیمه شعبان، از شب های بزرگ و متبرکی است که پیامبر اکرم ﷺ درباره بزرگداشت این شب و احیای آن فرموده اند:

«هر کس شب عید و شب نیمه شعبان را زنده بدارد، روزی که دلهامی میرد دلش نخواهد مرد.»^۱

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که پدر بزرگوارشان در پاسخ کسی که از فضیلت شب نیمه شعبان از ایشان پرسیده بود، فرمودند:

«این شب برترین شب ها بعد از شب قدر است، خداوند در این شب فضلش را بر بندگان جاری می سازد و از منت خویش گناهان آنان را می بخشد، پس تلاش کنید که در این شب به خدا نزدیک شوید. همانا این شب، شبی است که خداوند به وجود خود سوگند یاد کرده که در آن درخواست کننده ای را، مادام که درخواست گناه نداشته باشد، از درگاه خود نراند.

این شب، شبی است که خداوند آن را برای ما خاندان قرار داده است، هم چنان که شب قدر را برای پیامبر ما ﷺ قرار داده است.

پس بر دعا و ثنای بر خداوند تعالی بکوشید، که هر کس در این شب صد مرتبه خداوند را تسبیح گوید، صد مرتبه حمدش را بر زبان جاری سازد، صد مرتبه زبان به تکبیرش گشاید و صد مرتبه ذکر یگانگی (لا اله الا الله) او را به زبان آورد، خداوند از سر فضل و احسان که بر بندگان دارد، همه گناهی را که او انجام داده بیمارزد و درخواست های دنیوی و اخروی او را برآورده سازد، چه درخواست هایی که بر خداوند اظهار کرده و چه آن هایی که اظهار نکرده و خداوند با علم خود بر آنها واقف است...»^۲

این شب گرانبهادر سال ۲۵۵۵ ه. ق مصادف شد با زمانی که موعود جهانی و مصلح آسمانی، دیده به جهان گشود. به اعتقاد شیعیان و بسیاری از مسلمین، این مرد الهی، هم اکنون زنده و آماده و منتظر فرمان حق تعالی است تا با ظهور با شکوهش طعم شیرین زندگی توحیدی، مهر و رأفت انسانی و عدالت علوی را به همه مردم و مظلومین جهان بچشاند.

۱. «مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ الْعِيدِ وَ لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ». ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص: ۷۷

۲. «هي أفضل ليلة بعد ليلة القدر، فيها يمنح الله تعالى العباد فضله و يغفر لهم بمته فاجتهدوا في القرية إلى الله فيها فإتيها ليلة آلى الله تعالى على نفسه أن لا يرد سائلا له فيها، ما لم يسأل معصية...» بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۸۵ ح ۵ و الامالی شیخ طوسی، ص ۲۹۷

مقام معظم رهبری در باره عظمت این روز می فرماید:

«یکی از مهم ترین روزهای سال همین روز نیمه شعبان است که هم مصادف با ولادت ذی جود و مسعود حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) شده است و هم شب و روز نیمه شعبان - با قطع نظر از ولادت این بزرگوار در این شب و روز - از لیالی و آیام متبرک هستند. شب نیمه شعبان، شب بسیار متبرکی است؛ تالی تلو لیالی قدر، و وقت توجه و تذکر و توسل به ذیل عنایات باری تعالی و طلب و درخواست است.^۳

اعمال و ادعیه ای هم دارد که اگر موفق شده‌اید و آنها را انجام داده‌اید، ان شاء الله مشمول قبول پروردگار باشید. اگر کسانی هم غفلت کردند و توجه نداشتند، به یاد نگهدارند که همه سال، شب نیمه شعبان را مغتنم بشمارند.^۴

در این شب با عظمت، سزاوار است که شیعه واقعی و منتظر حقیقی در پی شاد کردن قلب نازنین مولای خود باشد و به جشن‌ها و تزیین خیابان‌ها و مداحی‌ها، سطحی و عامیانه ننگرند و به دنبال معرفت حضرت و رعایت حق ایشان و ایجاد آمادگی برای ظهور حضرت باشد.

۲. چگونه می توان اثبات کرد که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک متولد شده است؟

احادیث ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیک که دلالت بر ولادت حضرت دارد از حدّ تواتر فراتر رفته است؛ یعنی جماعت کثیری که اتفاقشان بر دروغ، محال است این روایات را نقل کرده اند.^۵

ولادت امام دوازدهم از منظر شیعیان آن حضرت، امری مسلم به شمار می آید و برای اثبات آن، دلایل تاریخی و روایی بسیاری وجود دارد، از جمله

شهادت شاهدانی چون جناب حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام، که زمان تولد حضرت در منزل امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشتند، گواه این ادعاست.^۶ البته از آنجا که برای حفظ جان امام مهدی علیه السلام، ولادت ایشان از عموم مردم پنهان می شد، بیم آن بود که شیعیان در شناخت آخرین حجت پروردگار به اشتباه و گمراهی گرفتار شوند، به این خاطر امام حسن عسکری علیه السلام فرزند خود را به گروهی از بزرگان شیعه و افراد مورد اعتماد معرفی کرد تا آنان نیز خبر ولادت او را به دیگر پیروان اهل بیت علیهم السلام برسانند و بدین ترتیب ضمن معرفی آن بزرگوار، تهدیدی نیز متوجه وجود آخرین حجت معصوم نگردد.

احمد بن اسحاق که از بزرگان شیعه و پیروان ویژه امام یازدهم بود چنین می گوید: خدمت امام عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و می خواستم در مورد امام پس از او سؤال کنم، ولی پیش از آنکه سخنی بگویم، ایشان فرمود: «ای احمد! همانا خدای متعال از آن زمان که آدم را آفریده، زمین را از حجت خود خالی نگذاشته است و تاقیامت نیز چنین نخواهد کرد! به واسطه حجت خدا، بلا از اهل زمین برداشته می شود و آیه برکت وجود او [باران می بارد و بهر مهای زمینی بیرون می آید]

۳. مفاتیح الجنان، باب فضیلت و اعمال شب و روز نیمه شعبان.

۴. در جمع اقشار مختلف مردم، به مناسبت نیمه شعبان. ۱۳۷۶/۹/۲۵.

۵. تولد امام مهدی علیه السلام، ص ۲۳.

۶. کمال الدین، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۱۴۳ و ۴۲۴.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! امام و جانشین پس از شما کیست؟! آن حضرت با شتاب به درون خانه رفت و بازگشت در حالی که پسری سه ساله که رویش همانند ماه تمام می‌درخشید بر دوش خویش داشت و فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خدای متعال و حجت‌های او گرامی نبودی، این پسر مرا به تو نشان نمی‌دادم! همانا او هم‌نام و هم‌کنیه رسول خداست و کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد.»

گفتم: «سرور من! آیا نشانه‌ای هست که قلبم به آن آرام گردد؟!» [در این هنگام] آن کودک، لب به سخن گشود و به زبان عربی روان گفت: «لَا بَقِيَّةَ لِلَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ...» من بقیة الله در زمین هستم که از دشمنان خدا انتقام خواهم گرفت؛ ای احمد بن اسحاق، پس از اینکه با چشم خود می‌بینی، در پی نشانه مباش!!»

احمد بن اسحاق گوید: پس [از شنیدن این سخنان] با شادمانی از خانه امام بیرون شدم...^۷

همچنین امام حسن عسکری علیه السلام بارها برای فرزندش عقیقه کرد تا ضمن عمل به این سنت نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله گروه‌های بسیاری از شیعیان را از ولادت امام دوازدهم آگاه سازد.

عقیقه کردن و ولیمه‌دادن برای نوزاد، یکی از سنت‌های سفارش شده است و آن کشتن گوسفند و طعام دادن به گروهی از مردم است که برای سلامتی و طول عمر فرزند تأثیر فراوان دارد.

محمد بن ابراهیم گوید:

امام عسکری علیه السلام برای یکی از شیعیان خود، گوسفند سر بریده‌ای فرستاد و فرمود: «این از عقیقه فرزندم «محمد» است».^۸

۳. آیا علمای اهل سنت نیز ولادت امام زمان علیه السلام را می‌پذیرند؟

در میان اهل سنت در رابطه با ولادت امام مهدی علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد؛ بسیاری از اهل سنت به دنیا آمدن آن حضرت را نپذیرفته‌اند و بر این باورند که مهدی موعودی که در احادیث اسلامی به آن نوید داده شده، هنوز متولد نشده و در آخر الزمان به دنیا خواهد آمد.

محسن العباد استاد دانشگاه مدینه در این باره می‌نویسد:

احادیث فراوان درباره مهدی ... بدون شک بر یک حقیقت ثابت دلالت دارند و آن این که مضمون این احادیث در آخر الزمان تحقق می‌یابند و این فکر، هیچ ارتباطی با عقیده شیعه درباره مهدی منتظر که او را محمد بن الحسن می‌نامند، ندارد...^۹

گروهی از اهل سنت نیز با نظر شیعه موافقند و اعتقاد دارند که امام مهدی، فرزند امام عسکری علیه السلام است و سال ۲۵۵ هـ.ق. در سامرا متولد شده است. این گروه که تعداد آنها کم نیست، تصریح کرده‌اند که امام مهدی علیه السلام متولد شده است، در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:^{۱۰}

۷. همان منبع، ص ۸۰

۸. کمال الدین، ج ۲، باب ۴۲، ص

۹. بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، ص: ۲۰۵

۱۰. موعود شناسی و پاسخ به شبهات، ص: ۱۷۱

- ۱- علامه شمس الدین قاضی ابن خلکان شافعی.
 - ۲- ابن اثیر جزری.
 - ۳- علی بن حسین مسعودی.
 - ۴- ابوالفداء اسماعیل بن علی شافعی.
 - ۵- سبط بن جوزی.
 - ۶- شمس الدین محمد بن طولون حنفی.
 - ۷- احمد بن حجر هیتمی.
 - ۸- محمد بن یوسف گنجی شافعی.
 - ۹- عارف عبدالوهاب شعرانی حنفی.
 - ۱۰- مؤمن بن حسن شبلنجی.
 - ۱۱- شیخ سلیمان قندوزی حنفی.
 - ۱۲- محمد امین بغدادی معروف به سویدی.
- و برخی دیگر از بزرگان و علمای اهل سنت.

آیت الله صافی گلپایگانی می فرماید:

بسیاری از محققین علمای عامه در اشعار و قصاید یا کتب و تصنیفاتشان ایمان خود را به اینکه حضرت مهدی علیه السلام همان یگانه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است اظهار داشته اند، که ما در کتاب «منتخب الاثر» در باب اول از فصل سوم تصریحاتی از بیش از شصت نفر علمای اهل سنت راجع به ولادت یا غیبت و امامت آن حضرت را ضبط کرده ایم و هر منصفی مجموع این اعترافات را ملاحظه کند برایش جای شبهه باقی نخواهد ماند.^{۱۱}

در کتاب «اتفاق در مهدی موعود علیه السلام» از صفحات ۵۸ تا ۹۸ اقوال حدود چهل نفر از بزرگان اهل سنت نقل می شود که همه آنان ولادت امام زمان علیه السلام را نوشته و ولادت او را به طور قطع و یقین بیان داشته اند. بدین طریق شیعه و اهل سنت درباره مهدی موعود علیه السلام به توافق می رسند و معلوم می شود که شهرت عدم ولادت آن حضرت و نسبت مجهول بودنش، بی اساس است.

۱۱. نوید امن و امان، ص: ۳۸

... ما به او نیازمندیم...

اهمیت امام و جایگاه امامت تقی حاتمی

امامت به معنای رهبری است و امام کسی است که رهبری یک گروه را در مسیری مشخص برعهده می گیرد. معتقدیم امامت دنباله نبوت و امام، حجت خدا در میان خلق خداست و همانطور که انتخاب نبی بدست خداست و احدی در انتخاب او نقش ندارد، امام نیز تنها به تعیین الهی است که به وسیله پیامبر به مردم معرفی می شود.

در حقیقت امام، جانشین پیامبر است و وظیفه او تفسیر کلام الهی، نگهبانی از دین، هدایت انسان ها و اداره جامعه است. مهمترین ویژگی های او علم و عصمت است؛ علمی که سرچشمه آن وحی و متصل به علم الهی و ملکه ای که ریشه در علم به حقایق و اراده قوی دارد تا از هرگونه خطا و گناهی خودداری کند.

قرآن کریم در آیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره، مقام امامت را برتر از مقام نبوت اعلام می کند و حضرت ابراهیم علیه السلام - درحالی که پیامبر بود - بعد از آزمایش های مهم و سخت، به مقام امامت می رسد. ما به همان دلیل که به پیامبر نیاز داریم، به امام با این ویژگی ها و شرایط نیازمندیم. بنابراین نیاز جامعه و انسان ها برای زنده ماندن و هدایت شدن، مانند نیاز بدن انسان با وجود اعضا و جوارح سالم، به عقل است؛ که اگر عقل نباشد خطا و اشتباه اعضای انسان، آدمی را به هلاکت می کشاند.

هشام بن حکم یکی از شاگردان باهوش و جوان امام صادق علیه السلام است که در دفاع از دین، زبانی گویا و برنده دارد و با علم و استدلال به دفاع از حقانیت دین و امام زمان خود می پردازد. او روزی به مجلس درس یکی از بزرگان اهل سنت در بصره می رود و با کسب اجازه از استاد جلسه، شروع به پرسش می کند. سوال از چشم، بینی، دهان و گوش و کارایی و نقش آن ها در بدن. استاد با اکراه، پاسخ سوالات هشام را می دهد. اینکه چشم برای دیدن است، گوش برای شنیدن، زبان برای سخن گفتن و ...

هشام سوال کرد اگر اعضاء در موضوعی به شک و تردید دچار شوند چاره چیست؟ و مشکل چگونه حل می شود؟ پاسخ می شنود که به عقل مراجعه می کنیم و به کمک آن اعضای خود را از شک و تردید خارج می کنیم. بنابراین عقل راهنمای اعضا و جوارح بدن است.



هشام بعد از شنیدن این پاسخ و گرفتن این اقرار بلافاصله می گوید:
خداوند متعال حواس انسان را بدون امام رها نکرده و برای آن ها سرپرستی تعیین کرده است تا ادراکات او را در شک و سرگردانی کمک کند؛ چطور ممکن است این همه انسان را در شک و سرگردانی و اختلاف رها کند و امامی برای آنها معین نکند؟^۱

امام صادق (ع) فرمودند:

از روزی که خداوند حضرت آدم (ع) را آفرید، زمین از حجت ظاهر و مشهور یا غایب و پوشیده خدا خالی نمانده و هیچ وقت هم خالی نخواهد ماند تا قیامت. اگر غیر از این بود خداوند پرستش نمی شد. پرسیدند: مردم چگونه می توانند از امام غایب سود ببرند؟ امام پاسخ دادند: همانطور که از آفتابی که در پشت ابر است، استفاده می کنند.^۲

در روایت دیگر حضرت فرمودند:

براستی خداوند هیچ گاه زمین را بدون عالم [امام] نگذاشته که اگر جز این بود حق از باطل شناخته نمی شد.^۳

۱. اصول کافی ج ۱ صص ۱۶۹ تا ۱۷۱

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۲۰۷

۳. کافی، ج ۱، باب ان الارض لاتخلوا من حجة، ح ۵، ص ۱۷۸

در میان خاطره های تلخ تردید، لحظه هایم سپری می شود.

من پر از بهانه ام برای گریستن،

و دستهایم رو به آسمان

شوق تو در فضای سینه ام، ابر می پرورد.

که شاخه ای خشک و پر از نیازم من،

پر از خش خش خواهش شیرین لحظه های رویش.

وقتی به خورشید می نگرم، تو را می بینم

حضور تو آسمان را وسیع تر می کند.

حضور خورشیدی تو، یقینی است به باور شب زده ام.

نفس هایم آبی می شوند و رؤیاهایم نیلوفری.

هر روز خورشید وجود تو از زیر پلک ابر سرک می کشد؛

اما هنوز در فصل تردید من، فضای خالی پهناوری پنهان است.

آیا پر از تو خواهد شد؟!...

بیا ...

چه قدر فاصله ها را مرور کنم؟

تمام روز من از انتظار تو لبریز است.

نغمه های روحم مرتعش می شوند.

ندایی می گوید: از خواب کهنه ی خاموشی برخیز! از وادی فراموشی دور شو و بیابان

تنهایی را پشت سر بگذار!

بیا که بی تو بهایی ندارم و پر از بهانه ام، بیا و پر بها کن جان مرا.

و من می دانم،

خورشیدی از آفاق فرود می آید.

و سجاده ی طبیعت از عطر سجده ی او، سر به افلاک می کشد.

ذرات خاک پر از معجزه ی ناب چشم هایش می شود.

بهار می شکفتد و غنچه می خندد.

و «گزیده ای که خدا برگزیده»، می آید.

اول حضور دار

زینب عشقی

نیمه شعبان فرصتی ست که می توانیم اطلاعاتمان را درباره موعود آخرالزمان به روز کنیم، یک بازنگری در رفتارهایمان داشته باشیم و شاید چیزهای جدیدی یادگیریم.

توجه شما را به روایتی از حضرت رسول ﷺ جلب کنم که اولاً تمام فرق اسلامی آن را نقل کرده اند، و دوم این که در تاریخ این روایت باعث و بانی داستان های زیادی شده است.

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً^۱

پیامبر اکرم ﷺ که سلام و درود خدا بر ایشان باد فرمودند: کسی که بمیرد و امام زمان خویش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

دوران جاهلیت، دوران نادانی است، خود اعراب که جاهلیت، مخصوص دوران پیش از اسلامشان بود، از این کلمه به شدت دوری می کنند.

طبق نقل های تاریخی، دوران جاهلیت دورانی بود که مردم مگس می خوردند، از گودال آبی که مخلوط ادرار شتر و باران های فصلی بود، می نوشیدند، دختران را زنده به گور می کردند، قتل و کشتار و غارت هم برایشان مانند بازی های کامپیوتری این زمان، عادی و جالب بود.

حضرت رسول ﷺ فرمودند: برای اینکه به مرگ جاهلیت نمیرید، امام زمانتان را بشناسید. این روایت اینقدر معروف بود که خیلی از مردم خیلی زود با رئیس جامعه که تصور می کردند امام زمان است، بیعت می کردند.

جلادی به نام «حجاج بن یوسف» را حتما می شناسید، دري به تخته ای خورد و والی شد. وی قتل عام بسیاری کرد و حمام خون به راه انداخت. رقص مرگ او در تاریخ معروف است، وی یاران و شیعیان علی علیه السلام را سر سفره غذا گردن می زد و سپس فلزی داغ بر رگ ها می چسباند تا خون خارج نشود و شهید دست و پا بزند و می گفت: حالا به اشتها آمدم، غذا را بیاورید.

وقتی حجاج والی شد، عبدالله بن عمر شبانه به خانه او رفت و با اصرار و التماس به محضرش رسید. او که مشغول عیش و نوش بود، پرسید: برای چه این وقت شب مزاحم شدی؟

گفت: ای خلیفه ای خدا! آمده ام بیعت کنم.

حجاج گفت: شبانه؟! خوب صبح می آمدی.

پاسخ داد: قربان، اگر تا صبح زنده نمانم، جواب خدا را در قیامت چه دهم؟!^۲

حجاج هم برای تحقیر بیشتر او گفت: حال ندارم بلند شوم و دست بدهم، با پایم بیعت کن و پایش را به سوی او دراز کرد. او شصت پای حجاج را بوسید و پس از حمد و خوشحالی از حصول توفیق بیعت، خارج شد!^۲

حال چرا این قدر شناخت امام زمان عجل الله تعالی فرجه مهم است که رسول خدا! به آن سفارش داشت؟

باید دانست فردی که دنباله رو یک راهنما و چراغ هدایت در زندگی ست، در این شلوغی های روزگار گم نمی شود، کسی که پیرو امام زمان حقیقی باشد، زیر پرچم کسی سینه نمی زند که راه به ناکجا آباد داشته باشد، سراب نمی بیند، ناامید نمی شود و پس از یک زندگی معقول و سالم در این دنیا، در سرای باقی هم زندگی تضمین شده و خوبی خواهد داشت.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۶

۲. سیر أعلام النبلاء ۳: ۲۳۱

آن قدر شناخت امام زمان مهم بوده که تمام امامان ما، که امام زمان هر عصری بودند، خودشان را معرفی کرده‌اند و امام بعدی را، حتی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف که امام زمان ما هستند در کلام پدرانمان به صورت رسمی، به ما معرفی شده‌اند.

امام جواد علیه السلام می‌فرماید: قائم ما همان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. او کسی است که در زمان غیبتش، واجب است انتظار کشیده شود و هنگامیکه ظهور کرد، اطاعتش کنند. او سومین فرزند از فرزندان من است.^۳

صادق آل محمد که سلام خدا بر ایشان باد، فرمودند: خوشا به حال شیعیان قائم ما، کسانی که در غیبتش منتظر ظهور او هستند و در حال ظهورش نیز فرمانبردار اویند، آنان اولیای خدا هستند که نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.^۴

امام زمان ما غیبت کردند تا بیعت هیچ ظالمی روی شانه‌های ایشان سنگینی نکند و بتوانند آزادانه وعده‌ی خدا را مبنی بر ساختن یک زندگی سالم در زمین عملی کنند.

خود حضرت می‌فرمایند: هر یک از پدران من بیعتی از طاغوت‌های زمان به گردن داشت، ولی من به هنگامی ظهور خواهم کرد که بیعت احدی از طاغوت‌ها، بر گردنم نباشد.^۵

این غیبت ولی خدا از قومش، داستان تازه‌ای نیست، آفتابی نیست که به سر ما نو شده باشد، پیامبران گذشته هم به دلایلی همچون وجود دشمنان و خوف از جان، کمی یاران، امتحان مردم و ... از قوم خود غیبت داشتند. مانند صالح، یونس، موسی، عیسی و خضر علیهم السلام.

اگر در معنای غیبت بخواهیم کمی تفکر کنیم، یاد دانشگاه و یا مدرسه می‌افتیم، دانشجویی حاضر است و دیگری غایب، یعنی نیست، سر کلاس حضور ندارد، اما این غیبت یک تفاوت جدی با غیبت امام زمان علیه السلام دارد، غیبت حضرت به معنای عدم حضور نیست، عدم ظهور است، ایشان هستند، ما را می‌بینند، مشکلات ما را درک می‌کنند، در جریان زندگی ما هستند، فقط ما ایشان را نمی‌بینیم.

خود امام زمان که سلام خدا بر ایشان باد، می‌فرمایند:

ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، که اگر جز این بود گرفتاری‌ها به شما روی می‌آورد و دشمنان شما را ریشه کن می‌کردند.^۶

+ تفاوت بزرگ

این یک تفاوت بزرگ منجی ما با منجیان ادیان دیگر است، همان طور که می‌دانید، همه ادیان به ظهور یک منجی وعده داده‌اند، منجی تمام ادیان، خواهد آمد... دقت کنید، خواهد آمد، اما منجی ما هست، حضور دارد، به دنیا آمده، در دنیای ما زندگی می‌کند و کاملاً شرایط ما را درک می‌کند. این نگاه یک حس خوب به انسان می‌دهد، حس این که منجی‌اش بدون هیچ توضیح و مقدمه‌ای به یاریش آمده است.

۳. کمال الدین ج ۲ باب ۳۶

۴. همان، ج ۲ باب ۳۳ ح ۵۴

۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲

۶. همان، ج ۵۳، ص ۱۷۵



داستان بلند

تا دیر نشده...

ماه منیر داستان پور

رنگارنگ؛ که حس می کرد هم استخوان پایش خرد شده؛ هم چشمهایش کم سو و ناتوان. پایش روی تکه سنگی لغزید و نزدیک بود پخش آسفالت کوچه شود. اما تا دید مقابل خانه نزهت خانم است؛ با تمام توانی که برایش باقیمانده بود؛ خود را جمع و جور کرد.

پیرزن، سردسته خاله زنکهای محل بود و خدا می دانست اگر دهانش به قصد فروپاشی آبروی کسی باز می شد؛ محال بود تاریشه اش را نخشکاند؛ دست از دهان جنباندن بردارد. از قضا سر پسرش هم بوی قرمه سبزی می داد و مستعد دردرس سازی بود. چشمش که به درب آبی رنگ خانه قدیمی افتاد؛ نفسی از سر آسودگی کشید و خدا را شکر کرد که بالاخره آن شب هم تمام شده و به خانه بازگشته بود.

اما قبل از اینکه کلیدش را از قفل بیرون بکشد؛ دوباره صدای پیچ پیچ همسایه ها به گوشش رسید. همان جا پشت درب ورودی حیاط روی زمین مچاله شد و جوی اشک روی گونه هایش جاری گشت. دیگر خسته شده بود از شنیدن این همه تهمت و افترا که بی پایه و اساس به بدنه اعصاب زخم خورده اش وارد می کردند.

فقط به خاطر اینکه در بیست و چند سالگی شوهرش مرده و بیوه شده بود.

فقط به این علت که چهره زیبایی داشت و جوان بود. تنها برای اینکه با همان درآمد اندک دخترکش را مثل سایر بچه ها لباس می پوشاند و خودش هم سعی می کرد همیشه مرتب باشد. و تنها و تنها به این سبب که مدیر کارگاه خیاطی از کارش راضی بود و تمام این سال های تنهایی بعد از مرگ شوهرش او را در لیست خیاطهای خود حفظ کرده و کم کم ارتقاء رتبه داده بود.

چادرش را کمی جلو کشید تا همان بخش اندکی که از صورتش پیدا بود هم زیر سیاهی پارچه پنهان شود. چند وقتی بود رفت و آمدش سخت شده و مجبور بود به هزار مصیبت به خانه برگردد. دلش یک خواب راحت میخواست و خانه ای که موش های دیوارش یا گوش نداشته باشند یا انقدر وراج و حرف نباشند.

خسته بود از حرف هایی که تیزیشان برنده تر از شمشیر بود و بی اعتنا به زخمی که ایجاد می کرد؛ بر جانفش فرود می آمد. ناخودآگاه لبخندی تلخ بر لبهایش نشست و همزمان اشک در چشمهای کم سو شده اش، درخشید.

با خود فکر کرد، اگر کسی همان موقع در تاریکی شب او را با آن لبخند روی چهره اش ببیند؛ یا به دیوانگی اش شهادت خواهد داد یا دوباره یک تهمت جدید برایش ساخته و باز گرفتار پیچ پیچ خاله خان باجی های پرچانه ای محل خواهد شد.

سرش را کمی خم کرد و قدمهایش را تیزتر تا شاید هر چه زودتر پیچ کوچه را طی کرده و به خانه یک وجبی اش برسد. با خیال دیدن دوباره مینا دلش غنچ رفت و نیرو به عضلات خسته اش بازگشت. دخترک ده ساله شده بود یار و غمخوارش. صبح ها با هم دیگر از خانه خارج می شدند و شب ها به امید دیدار دوباره او به خانه باز می گشت.

هنوز صدای موتور چرخ خیاطی از مغزش بیرون نرفته بود و در سرش دور می زد. آنقدر از صبح پایش روی پدال بود و چشمش به خطوط نخ روی پارچه های

آخر کسی نبود به این مردم بگوید کجای قرآنی که صبح تا شب سرتان را در آن فرو برده و کلماتش را با سوز و گداز بر زبان می‌آورد نوشته شده که باید با یک زن بیوه تنها که تمام وقتش یا به سوزن زدن به لباس این و آن می‌گذرد یا به رفت و روب و تربیت تنها فرزندش؛ اینگونه برخورد کرد؟!

مینا با چهره‌ای خواب‌آلود از در اصلی ساختمان یک طبقه کلنگی که تنها میراث به جای مانده از پدر جوان مرگ شده‌اش بود؛ بیرون آمد و خودش را در آغوش مادر انداخت. حرکت دست‌هایش روی صورت مریم انگار شغل‌بخش بود.

گویا به جای صورت نمناک مادر، دل زخم خورده‌اش را نوازش می‌کرد و جراحاتش را التیام می‌بخشید.

دلش برای دخترکش سوخت. از ذهنش گذشت کاش مینا زبانی برای بیان حرف‌هایش داشت تا دنیایشان قشنگ و پر سر و صدا می‌شد.

شاید اینگونه کمی بیشتر شبیه به همسایه‌ها می‌شدند و صدای شادی کودکان‌هاش حال و هوای دیگری به خانه می‌داد. رویای زیبایی بود؛ اما زود پاسخ خودش را داد. دخترش نه با زبان که با دست‌ها و چشم‌هایش خیلی رساتر از دیگران حرف می‌زد.

دست‌های کوچک دخترک، اشک جمع شده زیر چشم‌های مادر را پاک کرده و آرام بوسیدش. می‌دانست او نیز به نوبه خود کم از این و آن نشنیده و نوک پیکان نیش زبان اهل محل کم به او اصابت نکرده! اما دخترک با همان سن و سال کمش به اندازه یک انسان سالخورده صبر و تحمل داشت.

شام را خورده و نخورده، هر دو به خواب رفتند و با صدای اذانی که از گلدسته‌ی مسجد به گوش می‌رسید برخاستند. این روزها کار جدیدی به سفارشاتش اضافه شده بود که باید در اسرع وقت آن را به پایان می‌رساند. قولی داده بود و با تمام گرفتاری‌هایش نمی‌توانست آن را پشت گوش اندازد. عاطفه دختر حاج یدالله خدابیامرز، رفتگر محل قرار بود شب نیمه شعبان به خانه بخت برود و از طرفی داماد هم توان خرید یا اجاره لباس عروسی نداشت. اصلاً قرار هم نبود مراسم چندان بزرگی ترتیب بدهند! مریم با پیشنهادش یک تیرو دونشان زده بود

به مادر عاطفه گفته بود جشنشان را در حیاط آنها برگزار کنند تا هم شادی و سرور عروسی آنها به خانه‌اش آمده باشد؛ هم دخترک یک عمر حسرت به دل نماند. دوخت لباس را هم خودش به گردن گرفت تا مجبور نباشند برای تهیه لباس به این و آن رو بزنند.

بعد هم یکی از پارچه‌های باقیمانده از مادرش را که خیلی دوست داشت از چمدان بیرون کشیده و شروع به دوختن لباس مروارید دوزی نباتی رنگی کرده بود که خودش یک روز آرزو داشت آن را بپوشد و به هزار دلیل نشده بود.

گرچه در طول این سال‌ها زیاد لباس عروسی این و آن را دوخته بود اما اصلاً هیچ جشنی برای ازدواج خودش برپا نشده بود. شاید برای همین حسرت‌های کوچک و بزرگ هم بود که همیشه دستش را به سوی نیازمندان دراز می‌کرد تا کمکی به آنها کرده باشد.

نیمه شعبان نزدیک بود و می‌خواست تا دیر نشده سر و سامانی به پارچه تافته ی نباتی رنگ بدهد. برای جلو زدن از ساعت و دقایق، زمان خواب و استراحتش را به حداقل رسانده بود. قبل از بالا آمدن آفتاب خانه را ترک کرده و بعد از جاخوش کردن ماه بین ابرها، به خانه باز می‌گشت. اما یادش نمی‌رفت به عروس جوان چه قولی داده.

نگاهی به آذین بندی کوچه و خیابان‌های محل انداخت و دست مینا را محکم‌تر گرفت. با خودش فکر کرد این مردم چقدر با صاحب این روزها غریبه و بیگانه‌اند.

با همه توان در و دیوار محل را ریشه کشی و چراغانی می‌کنند و ایستگاه‌های صلواتی و شیرینی و شربت راه می‌اندازند. اما دریغ از کمی و تنها کمی دینداری و شفقت.

دریغ از لحظه‌ای تفکر در این باره که چرا خداوند سال‌هاست به بشر بی اعتماد شده و آخرین ذخیره‌اش را به میان آنان نمی‌فرستد؟! اکبر آقا داشت میرفت سمت داربست بزرگی که در کوچه اصلی محل نصب شده بود؛ که مقابلش ایستاد و مثل همیشه دست روی سینه گذاشته و سلام کرد.

آرام جوابش را داد و ناخودآگاه خدا را شکر کرد. هنوز بودند کسانی که از روی شرافت و انسانیت با دیگران رفتار می کردند، نه چشم‌هایشان ناپاک بود؛ نه شیطان مثل ماری زنگی در دلشان چنبیره زده و منتظر فرصت بود. دست برد داخل کیفش و پارچه ی سبزی را از آن بیرون کشید. نام امام را خودش به نیت شفای میناروی آن گلدوزی کرده بود. پارچه را به سمت اکبر آقا گرفت و از او خواست آن را به داربست ببندد.

مرد با آن چهره مهربان و موهای زودتر از موعد جوگندمی شده‌اش، پارچه را تحویل گرفته و تشکر کرد. مریم خداحافظی کرده و همراه با دخترش از پیچ کوچی به سوی خیابان رفت.

اکبر آقا دست کشید روی گلدوزی روی پارچه که معلوم بود کار دست است نه ماشینی بی احساس.

برق نخ زری لبخند به لب‌هایش آورد و یاد شیئی افتاد که مدت‌ها بود روی طاقچه خانه‌اش خاک می خورد.

با خود فکر کرد کاش بی بی زنده بود و کار را یکسره می کرد. همین چند سال پیش بود که کلی با او حرف زد و قانعش کرد که این تنها آرزوی اوست.

اما قلب مریض پیرزن امانش نداد و تمام نقشه‌های اکبر را نقش بر آب کرد.

چقدر این دخترک بی زبان با آن چشم‌های معصومش را دوست داشت.

هر چند وقت یکبار که به جای مادرش برای خرید مایحتاج داخلی خانه به مغازه او می آمد؛ لیست را روی میز می گذاشت و مثل جوجه‌ای که پرهایش خیس شده باشد؛ کنار درب مغازه کز می کرد تا اجناسش را تحویل بگیرد. اما نمی دانست چقدر همان کلمه خوش آهنگ باباجان که اکبر فقط برای او استفاده می کرد؛ چه لذتی برای مرد تنها به همراه داشت. کلمه‌ای که هر بار بر زبان می راند و آرزو می کرد روزی از جانب او پاسخ داده شود.

اکبر هم در آرزوی شنیدن صدای مینا با مادرش شریک بود. زیر لب با صاحب آن روزها گفتگویی کرد و نذری تا شاید مراد دل او نیز داده شده و حتی فقط برای یکبار صدای دخترک را بشنود.

چقدر دلش برای بی بی خانم و نوای دلنشین دعا خواندنش تنگ شده بود.

یادش می آمد هر وقت بر گه‌های تقویم به اعیاد شعبانیه نزدیک می شد؛ پیرزن روی پایش بند نبود. از پله‌های زیر زمین هزار بار بالا و پایین می رفت تا بساط نذری را وسط حیاط علم کند. بعد تمام زنان محل را گرد دیگ‌های غذا جمع کرده و به کمک آنها برای یکی دو محله فقیرنشین غذا تهیه می کرد.

آن روزها مریم هم پای ثابت کمک به نذریزان بی بی بود و کسی جرأت نمی کرد پشت سرش حرفی بزند. پیرزن هر چند که خیلی موافق ازدواج پسرش با بیوه ای که یک بچه هم روی دستش مانده، نبود و خیال می کرد فرزندش نمی تواند آن طور که باید حق پدری دخترک را ادا کند، اما به پاک‌ی و نجابت زن جوان ایمان داشت و جلوی حرف‌های بی مورد را می گرفت. فقط به خاطر اینکه در بیست و چند سالگی شوهرش مرده و بیوه شده بود.

فقط به این علت که چهره زیبایی داشت و جوان بود. تنها برای اینکه با همان درآمد اندک دخترکش را مثل سایر بچه‌ها لباس می پوشاند و خودش هم سعی می کرد همیشه مرتب باشد. و تنها و تنها به این سبب که مدیر کارگاه خیاطی از کارش راضی بود و تمام این سال‌های تنهایی بعد از مرگ شوهرش او را در لیست خیاط‌های خود حفظ کرده و کم کم ارتقاء رتبه داده بود.

آخر کسی نبود به این مردم بگوید کجای قرآنی که صبح تا شب سرتان را در آن فرو برده و کلماتش را با سوز و گداز بر زبان می‌آورد نوشته شده که باید با یک زن بیوه تنها که تمام وقتش یا به سوزن زدن به لباس این و آن می‌گذرد یا به رفت و روب و تربیت تنها فرزندش؛ اینگونه بر خورد کرد؟!

مینا با چهره‌ای خواب‌آلود از در اصلی ساختمان یک طبقه کلنگی که تنها میراث به جای مانده از پدر جوان مرگ شده‌اش بود؛ بیرون آمد و خودش را در آغوش ملار انداخت. حرکت دست‌هایش روی صورت مریم انگار شفابخش بود.

گویا به جای صورت نمناک مادر، دل زخم خورده‌اش را نوازش می‌کرد و جراحاتش را التیام می‌بخشید

دلش برای دخترکش سوخت. از ذهنش گذشت کاش مینا زبانی برای بیان حرف‌هایش داشت تا دنیایشان قشنگ و پر سر و صدای می‌شد.

شاید اینگونه کمی بیشتر شبیه به همسایه‌ها می‌شدند و صدای شادی کودکانه‌اش حال و هوای دیگری به خانه می‌داد. رویای زیبایی بود؛ اما زود پاسخ خودش را داد. دخترش نه با زبان که با دست‌ها و چشم‌هایش خیلی رساتر از دیگران حرف می‌زد.

دست‌های کوچک دخترک، اشک جمع شده زیر چشم‌های مادر را پاک کرده و آرام بوسیدش. می‌دانست او نیز به نوبه خود کم از این و آن نشنیده و نوک پیکان نیش زبان اهل محل کم به او اصابت نکرده! اما دخترک با همان سن و سال کمش به اندازه یک انسان سالخورده صبر و تحمل داشت.

شام را خورده و نخورده، هر دو به خواب رفتند و با صدای اذانی که از گلدسته‌ی مسجد به گوش می‌رسید برخاستند. این روزها کار جدیدی به سفارشاتش اضافه شده بود که باید در اسرع وقت آن را به پایان می‌رساند.

قولی داده بود و با تمام گرفتاری‌هایش نمی‌توانست آن را پشت گوش اندازد. عاطفه دختر حاج یدالله خدایامرز، رفتگر محل قرار بود شب نیمه شعبان به خانه بخت برود و از طرفی داماد هم توان خرید یا اجاره لباس عروسی نداشت. اصلاً قرار هم نبود مراسم چندان بزرگی ترتیب بدهند! مریم با پیشنهادش یک تیر و دو نشان زده بود.

به مادر عاطفه گفته بود جشنشان را در حیاط آنها برگزار کنند تا هم شادی و سرور عروسی آنها به خانه‌اش آمده باشد؛ هم دخترک یک عمر حسرت به دل نماند. دوخت لباس را هم خودش به گردن گرفت تا مجبور نباشند برای تهیه لباس به این و آن رو بزنند.

بعد هم یکی از پارچه‌های باقیمانده از مادرش را که خیلی دوست داشت از چمدان بیرون کشیده و شروع به دوختن لباس مروارید دوزی نباتی رنگی کرده بود که خودش یک روز آرزو داشت آن را بپوشد و به هزار دلیل نشده بود.

پارچه سبز را بالای داربست نصب کرد و زیر لب یک یادت بخیر نثار مادرش نمود. همیشه می‌گفت امام نیاز به یارانی از جنس کوه دارد. کسانی که پایه‌های ایمانشان استوار باشد و داد مظلوم را از ظالم بستانند. می‌گفت اینکه پیشانی‌ات جای مهر داشته باشد، نشانه مسلمانی نیست؛ مؤمن آن است که از آبروی برادرش بیش از حیثیت خود دفاع کند.

پیرزن سواد آنچنانی نداشت؛ فقط چند جلسه نشسته بود پای صحبت یکی از وعاظ بازار و گویا توشه دینداری‌اش را همانجا بسته بود.

همیشه می‌گفت از او شنیده که از معصومی نقل کرده "هر چه برای خودت نمی‌پسندی برای دیگران نیز می‌پسند و آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز بخواه". همین هم شده بود درس و راه زندگی‌اش. می‌گفت هر وقت ما اینطور رفتار کنیم، خدا هم امام را به جمعیان بازمی‌گرداند و اجازه می‌دهد او را ببینیم.

تا دیر نشده...

از امام غایب می گفت که حضورش در میان منافقین فایده‌ای ندارد. چرا که آنها به او نیز ستم خواهند کرد؛ همچنان که به حضرت موسی، ستم کردند. اشک روی صورتش جاری شده بود. راه آمده را بازگشت و بار دیگر خودش را در آغوش دخترک گم کرد. چند سال بود که آرزو داشت کسی دهان این مردم را ببندد و انگار خداوند درخواست او را در آستانه نیمه شعبان اجابت کرده بود.

دفعه بعد وقتی مینا برای خرید چند قلم خوراکی به مغازه اکبر آقا رفته بود، دیگر نه مثل جوجه‌ای که پر و بالش نم کشیده باشد؛ بلکه شبیه دخترک آرزوهای مرد تنها مقابل پیشخوان ایستاد و ضمن دادن لیست خرید خانه، به او نگاه کرد.

می خواست مردی را که شب نیمه شعبان از مادرش خواستگاری کرده بود را بهتر بشناسد. مردی که دلش میخواست به خدا اعلام کند به سهم خودش در برابر ظالم خواهد ایستاد و از مظلومین دفاع خواهد کرد.

لبخندی که با بیان کلمه باباجان از دهان او روی صورت دخترک پخش شد؛ پاسخ مثبتی بود به خواستگاری اکبر از مریم که جوابش را به دختر ناشنوایش سپرده بود.

گرچه خدا صلاح ندانست مینا زبان به سخن گفتن بگشاید اما چون مادر و پدر خوانده اش به نام و به خاطر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم به مستمندی کمک کردند و هم از آبروی مؤمنی دفاع نمودند؛ آنها را صاحب خانواده‌ای آرام و خوشبخت نمود که همه به سعادت‌مندی‌شان غبطه میخوردند.

مینا سال‌ها بعد وقتی داشت با کمک فرزندان‌ش خانه را برای نیمه شعبان و نذری پزان هر ساله‌ای که از بی‌بی به یادگار مانده بود؛ آماده می‌کرد با خود می‌اندیشید تا دیر نشده باید برای جلب اعتماد دوباره خدا و کسب عنوان **منتظر** بکوشیم. وگرنه در صف غافلین قرار خواهیم گرفت.

نشسته بود پشت دحل مغازه و به پارچه‌ای که آن روز از دست مریم گرفته بود و نیت پشت آن فکر می‌کرد. در همین حین دو نفر با کمی فاصله از هم وارد شده و یکراست به سمت یخچال‌ها رفتند.

نگاهش افتاد به ماه که در آسمان خودنمایی می‌کرد و با خود اندیشید چیزی تا زمان بازگشتن مریم از محل کارش باقی نمانده که او را در حال عبور از کوچه دید. زن جوانی که مقابل دحل ایستاده بود و تا همین چند لحظه پیش از او به خاطر آذین بندی تشکر کرده و اجرش را از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طلب می‌نمود؛ شروع کرد به صحبت کردن درباره بیوه جوانی که دائم در پی جلب نظر مردان محله و از راه به در کردن آنهاست و این ادای نجابت در آوردنش نیز یک بازی ساده است.

صدای زن در گوشش پیچیده و روی اعصابش خطی عمیق می‌کشید.

دوست نداشت با نامحرم جماعت دهان به دهان شده و بیش از حد لزوم حرفی بزند اما وقتی مرد همراه وی نیز شروع به تأیید او کرد و مریم را زنی معلوم الحال دانست؛ مثل فنری که بیش از حد تحت فشار قرار گرفته باشد از سکون و سکوت در آمده و صدایش به آسمان رفت.

فریادش انقدر بلند بود که مریم هم از ورودی خانه اش آن را شنیده و چهار ستون بدنش بلرزند.

چادرش را روی سر انداخت و بی اختیار به کوچه دوید. مگر می‌شد از گلوی مردی متین و موقر مثل اکبر آقا صدایی به این ترسناکی خارج شود؟

هنوز زیاد از درب خانه اش دور نشده بود که از بین کلمات اکبر آقا نام خود و دخترش را شنید. نمی‌توانست به شنیده‌هایش اطمینان کند. شاید گوش هایش او را فریب می‌دادند. آرام‌ترین مرد محل که تا به حال صدای بلندش را کسی نشنیده بود داشت به خاطر دفاع از آبروی او تا سر حد جنون فریاد می‌زد.

بد یادمان داده اند

بد یادمان داده اند ...

از همان وقت که در گوش مان خواندند: **"عمری به انتظار نشستم، نیامدی"**

بد یادمان داده اند که آدم منتظر باید گوشه‌ای بنشیند و چشم‌های پر از بغضش را وصله بزند به در ... نگفتند منتظر اگر منتظر باشد، باید ثنیه‌ها را بدود در عمق و نایستد به نفس تازه کردنی حتی، که ایستادن، مرواریدهای حلقه وصل را به یغما خواهد برد ...

آدم تشنه که یک جا نمی‌نشیند با یک کاسه خالی و در انتظار بارانی که پیاله اش را پر کند از زندگی ... آدم تشنه بلند می‌شود و اتاق به اتاق، کوچه به کوچه، خیابان به خیابان، شهر به شهر، در پی جرعه‌ای آب برای رفع عطش می‌گردد. منتظر پی بهانه است که طناب دلتنگی هایش را کوتاه کند، طنابی که به پای دلش پیچیده و گاه و بی‌گاه چشم هایش را مهمان می‌کند به یک فوجان بغض ...

منتظر با قدم هایش تسبیح گوی وصال است ...

منتظری انتظار بهار را می‌کشد که زمستان در عمق جاننش نشسته باشد، که باور زمستان برایش، تنها خاطره مادر بزرگ از کرسی نشینی‌های سی سال قبل نباشد، که حضور زمستان در ثنیه هایش متجلی شده باشد.

و چنین منتظری وقتی نجوای "یا ربیع الانام" در کوچه های شهر می‌پیچد طعم بهار یک لحظه هم از جاننش رخت بر نمی‌بندد و هر ثنیه دلتنگ‌تر می‌شود برای بهار ... برای بهار دل، بهار جان، نه بهاری که در بطن خود «اردی بهشتی» را دارد که بی بهشت حضور یار، کم از جهنم ندارد.

مادر بزرگ می‌گفت: انتظار بهار، آداب دارد ... مگر می‌شود بهار را بی خانه تکانی منتظر بود؟ مگر می‌شود انتظار بهار را با ناامیدی در آمیخت؟

اینکه مادر روزهایی هستیم که به انتظار بهار "نشسته ایم" آن هم بی دل تکانی، این که منتظر سیراب شدن مانده ایم بی تلاش برای رفع عطش، یعنی **انتظار** واژه بی ارتباطی ست با حال این روزهایمان. اصلاً بگذار از نو شروع کنم، هر کدام مان حتماً بارها تجربه انتظار کشیدن را در زندگی مان داشته ایم، انتظار برای رفتن به سفری، انتظار برای آمدن کسی، انتظار برای خریدن چیزی، انتظار برای رسیدن به آرزویی و ... و ... و ...

هر کدام مان خوب می‌دانیم این که هر ثنیه انتظار، هزار سال می‌گذرد یعنی چه ...

همه جا شنیده ایم و همه جا گفته ایم از انتظار موعودی که قرار است منجی زمان بشود، از انتظار منتظران سروده ایم و سروده ایم ... اما از حال منتظر منتظر نگفته ایم ... نگفته ایم از مردی که هزار سال است منتظر بودن را، زندگی می‌کند، آن منتظر اذن الهی ... این که هر ثنیه انتظارش هزار سال بر او می‌گذرد بماند ... این که هر لحظه صحنه عاشورا جلوی چشمش مجسم می‌شود بماند ... این که بغض کوچه بنی هاشم یک لحظه رهایش نمی‌کند بماند ... این که بر سر دوست داران و شیعه هایش بلا می‌آورند و محکوم به صبر است، بماند ...

کمتر گفته ایم از مردی که هزار سال است منتظر است، که هر ثنیه این انتظار هزار سال بر او می‌گذرد، موعودی که وارث تنهایی جدش امیرالمومنین علیه السلام است، این که او سال هاست منتظر تر از همه ما بوده در همه ثنیه هایی که شاید چاه های دنیا همدم بغض های شبانه اش بوده اند، و این روزها در امتداد همه چشم به راهی هایش، غریب ترین جشن تولد دنیا را به نظاره نشسته است ... جشنی که صاحبش در آن هست و نیست، و ما هم شادی کنان در این جشنیم، گاهی بدون اینکه حس کنیم، چشم های منتظرش گوشه ای گواه حال مان شده. شاید به انتظار دعایی، به انتظار قدمی برای ظهوری ...

*** در همه حال بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیزی از اوضاع شما برای ما پنهان و مخفی نیست ... احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۵۹۶**

* فاطمه بگزاده



... جشن کوچکی برای تو ...

احمد با خوشحالی بدو بدو سمت خانه هادی دوستش که دو سه دروازه بیشتر باهم فاصله نداشتند. می خواست خبر بدهد که بچه ها دنگ شان را دادند و فقط دنگ او مانده. دروازه باز بود، در روستا رسم بود که اول صبح دروازه هایشان را باز می گذاشتند، چون همه اهل آبادی همدیگر را می شناختند خیال شان از بابت امنیت راحت بود. احمد با همان لبخندی که روی لب داشت، حیاط را از زیر نگاه گذراند، خبری از هادی نبود؛ همین که صدایش را انداخت توی گلو که هادی را صدا بزند، صدای اکرم خانم، مادر هادی دهان احمد را بست و احمد به راز گوشه گیری های هادی پی برد. چند روزی می شد که هادی توی خودش بود، هر بار که احمد یا بقیه بچه محل ها می پرسیدند چی شده؟ پای پدرش که موقع گچ کاری از داربست افتاده بود را بهانه می کرد. صدای دلگیر و گرفته اکرم خانم همچنان می آمد: - نمی توانم دوباره بهانه جور کنم و بگویم؛ بماند یک وقت بهتر. هر بار خواستند بیایند گفتم «بماند یک وقت فرخنده»، حالا هم چه وقتی فرخنده تر از این، دیگر نمی شود بهانه آورد، تازه چند بار هم که گفتم، «آقا مرتضی پایش شکسته» در جواب با خنده گفتند: «هم زیارت و هم تجارت پس لازم شد حتما بیاییم». اگر زیاد پافشاری می کردم اشتباه حالی شان می شد، فکر می کردند که خدایی نکرده زبانم لال پشیمان شده ایم. محسن پسر خوبی است، اهل همین روستای هم جوار خودمان است. زینب دخترمان هم خاطرش را می خواهد. قرار شد یک شب بعد از جشن میلاد آقایی ایند برای خواستگاری.

- ای بابا! زن من که منکر خوبی این خانواده نیستم، مگر نمی بینی وضع و اوضاع را. نباید میوه ای، شیرینی ای، شربت باشد که پذیرایی کنیم تا دخترمان شرمند نشود؛ با این پا که نشد بروم کار.

صدای اکرم خانم این بار با بغض بیشتری تو گوش احمد پیچید:

- این خواستگاری رسمی است مثل دفعه های پیش نیست.

پانزده شانزده نفر می آیند، خدا مرگم بدهد، آقا مرتضی چه کار کنیم؟ از آقا رضا بغال خجالت می کشم دوباره نسیه بگیرم، هنوز بدهی قبلی اش تسویه نشده، تازه اگر مردانگی کند و دوباره نسیه بدهد، خیلی از چیزها را ندارد، باید میوه، وسایل شربت و شیرینی را از شهر بخریم

چند قطره درشت اشک از گوشه چشم احمد لیز خورد و تا انتهای لبهایش رسید.

فالگوش نایستاده بود، آدم وقتی ناراحت است بدون این که بفهمد صدایش بالا می‌رود، صدای پدر و مادر هادی بالا بود و این باعث شد احمد صدایشان را بشنود. خانواده دوستش هادی را خوب می‌شناخت با آبرو و حیا بودند. هرگز دستشان را جلوی کسی دراز نمی‌کردند.

احمد انگار پاهایش به زمین قفل شده بود، توان حرکت نداشت. چقدر دلش می‌خواست کمک کند تا هم هادی مثل قبل لبخند به لبش برگردد، باهم حرف بزنند، مدرسه بروند و هم پدر و مادرش خوشحال شوند. فکر کرد که چطور می‌تواند کمک کند که آنها ناراحت نشوند. خودش پولی نداشت، همه پول‌های قلکش را برای جشن کنار گذاشته بود، از ناراحتی فکرش خوب کار نمی‌کرد. صدای آقا مرتضی توی گوشش پیچید و او را از فکر بیرون آورد: - خانم مگر خود آقا کمک‌مان کند، ما که کاری از دست‌مان بر نمی‌آید.

احمد مثل برق گرفته‌ها از جایش پرید و زیر لب گفت: - بله خود آقا. این را گفت و بدو بدو دوباره به سمت خانه خودشان دوید و رفت اتاق کوچک زیر دالان و پول‌هایی که در این چند روز برای جشن نیمه شعبان از بچه‌های محل جمع کرده بود را از داخل قوطی کوچک شیر خشک بیرون کشید و دوباره شمرد. کافی بود، اما تنها برای خرید میوه و شیرینی. گوشه ناخن انگشتش را گذاشت لای دندان و باخودش گفت: پس شربت چی؟

ظهر بود صدای مادر احمد توی خانه پیچید: - ننه! احمد بیا ناهار آماده است، آش ترش درست کردم، همان‌طور که دوست‌داری داخلش هم شیر انگور و سرکه خالص ریختم بدجور ملمس شده.

احمد از خوشحالی توی اتاق چند تا پشتک زد و گفت: آخ جون شربت شیر ...

رفت کوچه و بچه‌ها را جمع کرد. فکر خوبی به ذهنش رسیده بود. بدون این که حرفی از خانواده هادی بزند فکرش را برای بچه‌ها گفت و همان‌طور که انتظار می‌رفت بچه‌ها قبول کردند. روز موعود فرا رسید احمد و هادی و چند تا از بچه‌های محل رفتند شهر و چیزهای مورد نیاز را خریدند. احمد شیشه‌های بزرگ شربت شیر را روی میز گذاشت و گفت:

بهتر از این نمی‌شود حالا هر چه قدر که بخواهیم جشن را ادامه می‌دهیم. شب جشن میلاد آقا بود بچه‌ها دست می‌زدند و یکی آن وسط شعر می‌خواند. احمد می‌توانست لبخند روی لب‌های اکرم خانم را ببیند. آقا مرتضی کنار بچه‌ها نشسته بود. حرف‌هایی را که قبل از جشن به بچه‌ها گفته بود، توی ذهن احمد زنده شد:

- هادی لطفا مادرت را راضی کن قبول کند! ببین بچه‌ها هم دل‌شان می‌خواهد ما نوجوان‌ها خودمان یک جشن کوچک جدا بگیریم. بقیه اهل روستا خودشان در مسجد جشن می‌گیرند. حیاط خانه شما هم خیلی بزرگ است و هم خیلی دل‌باز، ما که ده نفر بیشتر نیستیم. احمد نگاهش دوباره چرخید رو به صورت اکرم خانم، هنوز همان لبخند را به لب داشت، لبخندی که وقتی احمد گفت: «میوه‌ها و شیرینی و شربت خیلی زیاد است، به اندازه سی، چهل نفر خرید کردیم. شما چون زحمت کشیدید و حیاط را آب و جارو زدید، بماند برای شما، مال ما که نیست، مال آقا است»، روی لب‌هایش نشست.

صدای یا مهدی یا مهدی فضا را پر کرده بود، احمد نگاهش این بار چرخید روی پرچمی که سر در دروازه نصب شده بود و درشت رویش حک شده بود «یا مهدی ادرکنی». نفس بلندی کشید و گفت: - آقا در مهربانی و عظمت شک نیست، ممنونم که من را شریک لطف بزرگت کردی، حالا بهتر باور دارم که هستی....



تقویم خوانی

جمعه، نیمه شعبان ۱۳۵۷

راوی: حجت الاسلام محسن کافی به کوشش حمزه کریم خانی

دروس سطح را در محضر اساتید حوزه علمیه نجف گذراند و پس از آن به قم آمد و تا سال ۱۳۴۰ در قم ساکن بود.

بنای مهدیه تهران

عاشق دلباخته، مرحوم کافی، از سنّ هشت سالگی به خاطر صدای رسا و خوبی که داشت، دعای کمیل را در حرم امام رضا علیه السلام می خواند، که مورد استقبال بسیاری از مردم قرار گرفته بود و نیز در مدتی که در نجف ساکن بود، به دستور شهید محراب آیت الله مدنی تبریزی، دعای ندبه مدرسه «سید» در نجف و نیز دعای کمیل بارگه ملکوتی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام راقرائت می کرد.

از سال ۱۳۴۰ ه.ش که آقای کافی به تهران رفت و در این شهر ساکن شد. جلسات دعای ندبه را در منزل خویش برپا می کرد. به دلیل استقبال پر شور و کم نظیر مردم و کمبود جا، بر آن شد تا با کمک برخی از بازاریان و خیرین تهران، «مهدیه» را در خیابان ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الکریم تهران بنا نهد.

سفرهای تبلیغی

مرحوم حاج شیخ احمد کافی در راستای اهداف بلند خویش که در رأس آنها تبلیغ دین مبین اسلام و مذهب تشیع بود، به شهرهای مختلف کشور سفر می کرد و در آن شهرها به تشکیل و بنای مهدیه همت می گمارد، تا مردم به ویژه جوانان را در آن شرایط و فضای فساد آلودی که رژیم ستم شاهی پهلوی به وجود آورده بود، به مجالس و هیأت های مذهبی جذب نماید. که از آن جمله می توان به مهدیه های رشت، سیرجان، کرمان و در رأس آنها مهدیه تهران اشاره نمود که تا این زمان هم مورد توجه جوانان هیأتی می باشد.

در این نوشتار سخن از عاشقی است که پهن دشت سینه اش، منزل اشراق انوار حق بود و فضای درونش از شبنم وجود محبوب لبریز گشت و پای در وادی جنون گذاشت، تا رسیدن به کوی یار میسر گردد. او در زمانی که کمتر کسی به عشق می اندیشید، نغمه عاشقی سر داد و ماندگارترین آواها را از خویش بر جای نهاد. «کافی» مرد حادثه بود؛ شهید عشق و خردمندی که سخنانش مشعل فروزان زندگی «جوانان» بود. او چنان می زیست که می فهمید، نه آن چنان که دیگران می پسندیدند. وی از دیدگان عاشقش قطره های دل می چکاند و قلب ها را در حال و هوای عشق می تکاند. بزرگ مردی از «خراسان» دلباخته و شیفته ی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم که لباس «تقوا» پوشید و عمری در راه خدا کوشید. او ساده تر از بهار بود، گذرگاه لبخندش پایان یک عمر انتظار و آن گاه که جهان در ظلمت و اندوه به سر می برد، بهار را فریاد کرد. سخنش بوی صراحت می داد و چون عشق بر ذره ها جاری می شد.

دوران تحصیل

مرحوم حاج شیخ احمد کافی (ره) در سال ۱۳۱۵ ه.ش در شهر مشهد دیده به جهان گشود. جد بزرگوارش مرحوم آیت الله میرزا احمد کافی یزدی، از علما و زهاد بزرگ یزد بود که اواخر عمرش به مشهد رفت و در آنجا ساکن شد. مرحوم کافی با تشویق جدش از سن ده سالگی شروع به تحصیل علوم دینی کرد. وی از همان دوران کودکی به «قرآن» و «اهل بیت» عشق می ورزید و پیوسته در محافل ذکر مصیبت سرور و سالار شهیدان حضوری عاشقانه داشت که حکایت از ارادت قلبی اش نسبت به آن حضرت بود.

مرحوم کافی در سن ۱۸ سالگی رهسپار نجف اشرف شد و تا سال ۱۳۳۸ ه.ش در آنجا

عروج ملکوتی

با فرا رسیدن ماه شعبان سال ۱۳۹۸ هـ ق و شروع مراسم جشن، بنیان گذار انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره)، در بیانیه ای اعتراض آمیز علیه رژیم شاه چنین ابراز داشتند که با این کشتار گسترده ی رژیم پهلوی در شهرهای مختلف ایران، عیدی برای ملت مسلمان ما باقی نمانده است و در چنین شرایطی که ملت عزیز ما در عزای عزیزان خود نشسته، چگونه ممکن است کسی به شادمانی بپردازد؟!

مرحوم شیخ احمد کافی (ره) دیگر درنگ نمود و از برگزاری مراسم جشن و چراغانی که در تهران کم نظیر بود خودداری کرد و در خانه نشست.

دژخیمان رژیم پهلوی که تاب ماندن ایشان را در تهران نداشتند، وی را راهی سفری اجباری کردند، از این رو مرحوم آقای کافی در روز پنج شنبه، چهاردهم شعبان سال ۱۳۹۸ هـ ق به قصد مشهد از تهران خارج شد؛ شب را در گرگان سپری کرد و صبح روز جمعه، نیمه ی شعبان سال ۱۳۹۸ هـ ق که مصادف با اول مرداد ماه ۱۳۵۷ بود، پس از آنکه نماز صبح را در قوچان خواند، به گفته یکی از همراهان ایشان، در حالی که مشغول قرائت دعای ندبه در خودرو بودند، در یک تصادف، روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست و چشمانی که یک عمر در فراق مولایش اشک ریزان بود، فرو بسته شد.

چند توصیه به جوانان

مرحوم شیخ احمد کافی همیشه به جوانان سفارش می کرد که سعی کنید اولین و آخرین مخاطب شما در هر شبانه روز حضرت بقیه الله (عج) باشد، هر صبح که چشم هایتان را باز می کنید، اولین سلام را به حضرت مهدی (عج) ابلاغ کنید و هر شب در موقع خواب، آخرین سلام خود را به ایشان عرضه کنید. مرحوم کافی همواره به جوانان توصیه می کرد که برای والدین خویش احترام ویژه ای بگذارید و می گفت: «هر توفیقی که خداوند در زندگی به من داده است، به خاطر احترام به والدین است، شما اگر دنیا و آخرت را می خواهید سعی کنید پدر و مادران از شما راضی باشد.»

مرحوم کافی می گفت: «من به ۱۰۸ شهر ایران سفر کرده ام و در آن شهرها به سخنرانی پرداخته ام» که با در نظر گرفتن وسایل ارتباطی آن روزها، این کار بسیار سخت و طاقت فرسا بوده است.

یکی از ویژگی های مهم مرحوم آقای کافی در سفرهای تبلیغی شان این بود که در هر شهری که می رفتند، سعی می نمودند اختلافات بین هیأت ها را برطرف کنند و باعث اتحاد و یگانگی هیأت ها شوند تا ضمن تشکیل یک هیأت بزرگ، مراسم مذهبی، منسجم تر و باشکوه تر برگزار شود و همچنین ایشان این هیأت ها را زیر نظر علما و بزرگان آن شهر قرار می داد تا از انحرافات فکری و عملی آنها جلوگیری شود.

توجه و ارادت مراجع عظام به آقای کافی (ره)

مرحوم حاج شیخ احمد کافی (ره) همواره کارهایش را با مشورت مراجع عظام تقلید همچون امام خمینی (ره)، آیت الله خوئی (ره)، آیت الله گلپایگانی (ره) و آیت الله مرعشی نجفی (ره) انجام می داد، از این رو همواره مورد حمایت و تأیید آن بزرگواران بود.

بنیان گذار کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی (ره)، مرحوم کافی را همواره در امر تبلیغ مورد تشویق و حمایت قرار می داد و ارادت قلبی خاصی به ایشان داشت و به ایشان می فرمود: «من از شما می خواهم که در مهدیه برای من دعا کنید».

مرحوم آیت الله میلانی (ره) نیز در مشهد توجه خاصی به مرحوم کافی داشتند و همواره می فرمود:

«کافی برای شیعیان کافی است».

مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (ره) نیز بارها فرمود:

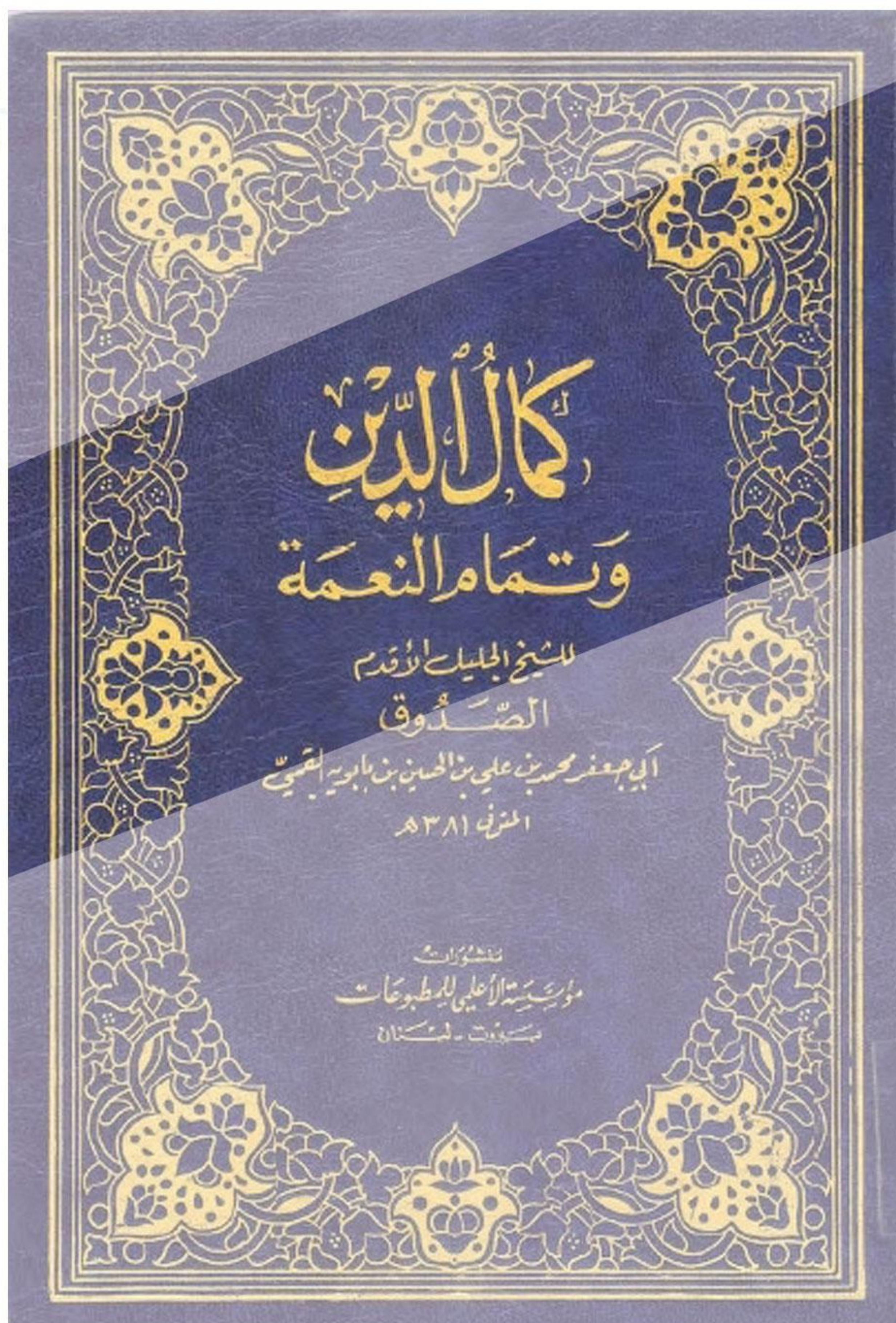
«کمتر مرجعی را سراغ دارم که به اسلام چنین خدمتی کرده باشد».

مبارزات سیاسی

حاج شیخ احمد کافی از سال ۱۳۳۸ هـ ش که در قم ساکن شد، مبارزات سیاسی خویش را علیه رژیم ستم شاهی پهلوی آغاز کرد و در سخنرانی های خود، مردم را نسبت به چپاول و ظلم همه جانبه حکومت سیاه پهلوی آگاه می کرد؛ به همین خاطر متجاوز از ۴۰ بار به زندان رفت و در سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ به ایلام تبعید شد.

...از زبان شیخ...

معرفی کتاب کمال الدین و تمام النعمه



شیخ فقیه ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی می گوید:
انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام برآورده شد، به نیشابور برگشتم و در آنجا اقامت گزیدم و دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند، در امر غیبت حیرانند و درباره امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام تلاش خود را در ارشاد ایشان به کار بستم تا آنها را به حق و ثواب دلالت کنم. تا اینکه شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود، از بخارا بر ما وارد شد، من به جهت آنکه وی دیندار و خوش فکر و راست کردار بود، از دیر زمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نجم الدین محمدبن حسن بن محمدبن احمد بن علی بن صلت رضی الله عنه بود و پدرم از جد او روایت می کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را می ستود. پس چون خدای تعالی مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود رسانید، او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیبم ساخت و به برادریش گرامیم داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می گفت، کلامی از یکی از فلاسفه و منطقیان بزرگ بخارا نقل کرد، که آن کلام او را در مورد قائم علیه السلام حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به شک و تردید انداخته بود.

پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت ﷺ بیان کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار ﷺ در غیبت آن امام، روایت کردم و او بدان اخبار آرامش یافت و شک و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و احادیث صحیحی را که از من فراگرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم.

من نیز درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هرگاه خداوند وسایل مراجعتم را به محل استقرار و وطنم - شهر ری - فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است اقدام نمایم.

در این میان، شبی درباره آنچه در شهر ری بازگذاشته بودم از خانواده و فرزندان و برادران و نعمت‌ها اندیشه می‌کردم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد و در خواب دیدم گویا در مکه هستم و به گرد بیت‌الله الحرام طواف می‌کنم و در شوط هفتم به حجر الأسود رسیدم آن را استلام کرده و بوسیده این دعا را می‌خواندم: این امانت من است که آن را تأدیه می‌کنم و پیمان من است که آن را تعهد می‌کنم تا به ادای آن گواهی دهی.

آنگاه مولایمان صاحب‌الزمان - صلوات‌الله‌علیه - را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است و من بادل مشغول و حالی پریشان به ایشان نزدیک شدم، آن حضرت در چهره من نگرست و راز درونم را دانست.

بر او سلام کردم و او پاسخم را داد. سپس فرمود: چرا در باب غیبت کتابی تألیف نمی‌کنی تا اندوهت را زایل سازد؟ عرض کردم: یا بن‌رسول‌الله! درباره غیبت پیشتر رساله‌هایی تألیف کرده‌ام. فرمود نه به آن طریق، اکنون تو را امر می‌کنم که درباره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیاء را در آن بازگویی، آنگاه آن حضرت گذشت.

من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکوه نمودن پرداختم و چون صبح دمید به تألیف، این کتاب آغاز کردم تا امر ولی و حجت خدا را امتثال کرده باشم در حالیکه از خدای تعالی کمک می‌خواهم و بر او توکل می‌کنم و از تقصیرات خود آمرزش می‌خواهم و توفیق من به واسطه اوست، بر او توکل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.

جمعہ

روز ظهور

کتابگری

سلام
محبت می آورد و
موجب رحمت و مودت
می شود؛ سلامی که بی
جواب نمی ماند:

"... یسمعون کلامی و یردون سلامی... کلام مرا می شنوید و سلامم را جواب می دهید" آری با این اعتقاد که سلام ما به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می رسد و جواب حضرت را در پی خواهد داشت به حضرت سلام می دهیم: السلام علیک یا حجة الله فی ارضه ...

۱. مفاتیح الجنان، ص ۵۳۴
جمعه روز ظهور، ص ۱۸

السلام علیک یا عین الله فی خلقه.
لازمه "عین الله" بودن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

این است که علاوه بر اطلاع از ظاهر ما، به لایه های پنهان وجود ما نیز آگاه باشد. آری، او نه تنها از افعال و اعمال خبر دارد که از نیت های ما نیز مطلع است. امام صادق علیه السلام بعد از تلاوت آیه ۱۰۵ سوره مبارکه توبه (قل اعملوا فیسری الله عملکم ورسوله المؤمنون) فرمودند: المؤمنون هم الائمة مؤمنون در آیه، امامان هستند.^۱

۱. نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۶۲

جمعه روز ظهور، ص ۲۶

السلام علیک یا نورالله

ما با نثار سلام به "نورالله" خواستار رفع ظلمت ها از مملکت وجودی خود هستیم. اگر کسی اراده ظلمت و تاریکی داشته باشد تشعشع نور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف او را دربر نمی گیرد، هرچند نور امام، فراگیر است و همه جا را روشن می کند. امام رضا علیه السلام می فرماید: "امام همچون ماه شب چهارده است که همه جا را روشن می کند" و محروم کسی است که روی خویش را از این نور پربرکت برگرداند.

جمعه روز ظهور، ص ۳۰

امام زمان

حجت خدا در روی عجل الله تعالی فرجه الشریف

زمین است و خدا بواسطه او بر مردم احتجاج می کند. لازمه حجت خدا بودن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این است که باید به زبان همه مخلوقات تسلط داشته باشد؛ چرا که ایشان حجت بر همگان است. ابوصلت هروری، خادم امام رضا علیه السلام می گوید: امام رضا علیه السلام با هر کسی با زبان خودش سخن می گفت به خدا سوگند که فصیح ترین و آگاه ترین آنها به هر زبان و لغتی بود! روزی به آن حضرت گفتم: ای پسر پیامبر! من تعجب می کنم که شما به همه زبان ها آشنا هستید. فرمود: ای ابوصلت! من حجت خدا بر بندگان او هستم و خداوند کسی را که آشنای به زبان قومی نباشد حجت بر آنان قرار نمی دهد.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۰
جمعه روز ظهور، ص ۲۲

اگر این معرفت از امام (عین

الله بودن) به باور قلبی ما

بنشیند، خواهید دید که چه تحولی در زندگی ما ایجاد خواهد شد، این که در رفتار و اخلاق و نیت، همیشه و در همه جا در نظر داشته باشیم که او می بیند و او می داند، حرف هایی که ما به یکدیگر می زنیم و او جلوتر از ما می شنود.

جمعه روز ظهور، ص ۲۶

السلام عليك ايها الولي الناصح
سلام بر شما که ولی ناصح هستی
ولی به معنای سرپرست است و وظیفه
اصلی سرپرست، تدبیر و برنامه‌ریزی است. اگر
بتوانیم رابطه ولایی خویش را با ولی الله الاعظم
،حضرت بقیه الله روحی فداه برقرار کرده و قوت
بخشیم، اثرات تدبیر آن بزرگوار را در زندگی مشاهده
خواهیم نمود؛ چرا که او ولی ناصح و خیرخواه است
هرچه که برای رشد زیردستان خود لازم است
مبذول می‌دارد و از کوچکترین خیرخواهی دریغ
نمی‌کند.

جمعه روز ظهور، ص ۴۵

السلام عليك ياسفينة النجاة؛
سلام بر شما ای کشتی نجات.
پیامبر گرامی خدا ﷺ فرمودند: هر کس دوست دارد بر
کشتی نجات برآید و به ریسمان آویخته و محکم الهی،
خود را نگه دارد؛ پس علی را پس از من سرپرست خود
بداند و با دشمنان او دشمنی نموده و از امامان هدایت کننده از
فرزندان علی پیروی نماید. ایشان جانشینان و اوصیاء من و حجت
های الهی بر خلق، پس از من هستند.^۱
در این روایت به دوستی اهل بیت علیهم السلام، پذیرش ولایت آنها و دشمنی
با دشمنان آنها اشاره شده است. نمی‌شود دل خوش به
آمریکا باشیم و سوار به کشتی نجات هم شویم. یهود و
صهیونیست در حال حاضر دشمنان درجه یک امام زمان
ﷺ هستند.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۲
جمعه روز ظهور، ص ۴۷

در زمره منتظران، آیت الله
جوادی آملی می‌فرمایند:
انسان‌های عصر غیبت وجود مبارک
ولی عصر ﷺ یاد در زمره منتظران آن
حضرت اند؛ یا نیستند و آنان که در گروه
منتظران نیستند ناگزیر در زمره متحیران
وادی ضلالت و جاهلیت اند

جمعه روز ظهور، ص ۷۶

یاری گر امام، به بالاترین
مقامات دست پیدا می‌کند و
بواسطه وقف اعضاء و جوارح خود در راه
خدا و برای برقراری حکومت عدل، رحمت
الهی او را فرامی‌گیرد.
ناصرناو محبنا منتظر الرحمة
یاری کننده و محب مادر انتظار رحمت است.^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹
جمعه روز ظهور، ص ۷۸

السلام عليك يا عين الحیوة؛
سلام بر چشمه زندگی
امام عصر ﷺ چشمه حیات است؛ اگر
دنبال حیات طیبه هستیم و در سر، سودای
چشیدن لذت زندگی را می‌پروانیم راهش اتصال
به "عين الحیوة" است که او منشاء همه
سرچشمه‌ها، رشدها و کمال‌هاست. معرفت امام
،مایه حیات قلب و رستن از بند جهالت و خرافات
است و احیای تام جامعه فقط به دست انسان
کامل محقق خواهد شد.

جمعه روز ظهور، ص ۵۲ تا ۵۴

کسی که تابع امام
است در اعتقاد، گفتار و رفتار
تلاش می‌کند تا جا پای امام
بگذارد. در تبعیت از انسان کامل، رشد و
پیشرفت حاصل می‌شود؛ اما تبعیت،
بدون شناخت سیره و روش آن بزرگوار،
حاصل نمی‌شود. کسی که در مقام تبعیت
به دنبال برقراری پیوند با ولی خدا است
چاره‌ای جز شناخت متبوع ندارد.

جمعه روز ظهور، ص ۷۸



۱۱ نکته از فراز آخر

معرفی کتاب شرح قرآنی حای نبد

دعای نبد، دعای عشق و آه فراق است. دعای روشن کردن امید است. اظهار نگرانی از وضع موجود، شوق لقاء امام، تأسف بر نظام‌های طاغوتی و انتظاری برای حکومت آینده حق و در واقع انکار منکرات و اعلام پشتیبانی از حق است. در کتاب شرح قرآنی دعای نبد، تمام فرازهای این دعا بررسی می‌شود و در هر فراز ابتدا به ترجمه اجمالی آن پرداخته، سپس نکاتی از قرآن کریم را که در بیان معنی و مفهوم آن، مهم و موثر است، بیان می‌گردد.

«فراز آخر»

خدایا به وسیله او نمازمان را پذیرفته و گناهانمان را آمرزیده و دعاهايمان را مستجاب گردان، خدایا روزی هایمان را به سبب او گسترده و اندوهمان را برطرف و حاجت هایمان را برآورده فرما و به جانب ما به جلوه کرمیت روی آور و تقربان را به سویت بپذیر، و به ما نظر کن نظری مهربانانه که کرامت را نزد تو، به وسیله آن نظر به کمال برسانیم، و آن نظر مهربانانه را به حق جودت از ما مگردان، و از حوض جدش (درود خدا بر او و خاندانش) با جام او و به دست او، سیراب مان کن، سیراب شدنی کامل، و گوارا و خوش، که پس از آن تشنگی نباشد، ای مهربان‌ترین مهربانان.

آخرین فراز دعای از معارف امام زمان شناسی سخن می‌گوید و آن نقش واسطه گری امام، میان خدا و مردم است، آنچنان که پذیرش ولایت و امامت وی و امان معصوم دیگر شرط قبولی همه اعمال و عدم پذیرش ولایت آن‌ها باعث نابودی اعمال است.

نکته‌ها:

۱. عبادت به جز شرایط صحت، شرایط قبول و کمال هم دارد.
۲. انسان باید به مسأله قبولی عبادت توجه خاص داشته باشد.
۳. در آیات و روایات شرایطی برای قبولی اعمال و عبادات بیان شده.
۴. در حدیث از امام باقر علیه السلام آمده است: کسی که به خدا ایمان دارد و عبادت‌های طاقت فرسا هم انجام می‌دهد ولی امام لایقی از طرف خدا ندارد، تلاشش بی فایده است. ^۱ پس شرط قبولی عبادات، ولایت است. البته تقوا هم لازم است.
- امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: در خطر رهبری مانیست، مگر آنکه اهل عمل و تقوا باشد. ^۲

۵. برخی از گناهان است که فقط رضایت و شفاعت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سبب بخشش آن است.

۶. یکی از موضوعات مهم امام شناسی مسأله شفاعت ایشان است. در قرآن بیش از ۲۰ مرتبه از مسأله شفاعت سخن به میان آمده است.

۷. کسانی که دارای بینش و اعتقاد فکری و رهبری درست باشند و فقط در عمل دچار لغزش شده باشند، مشمول شفاعت شافعان می شوند. قرآن می فرماید: فقط کسانی از شفاعت بهره مند می شوند که میان خود و خدایشان پیمانی داشته باشند.^۲

۸. ممکن است سؤال شود چرا خداوند به طور مستقیم گناهکاران را مورد عفو قرار نمی دهد تا نیازی به شفاعت دیگران نباشد؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً، شاید دلیل آن سرکوبی روح تکبر انسان و امر به تواضع در برابر بندگان صالح خدا باشد، همان طور که به شیطان امر شد در برابر آدم سجده کند.

ثانیاً، مقام شفاعت از پاداش هایی است که خداوند به دلیل عبادت و بندگی اولیای خدا به آنان داده است، نه اینکه کمبودی در عفو خداوند است که با شفاعت و واسطه شدن مردان خدا جبران می شود.

ثالثاً، انسان همین که دید انبیاء، امامان، شهداء، علماء، صالحان و یا قرآن در قیامت اهل شفاعت هستند، سعی می کند در دنیا خود را به آنان نزدیک واز پرتو هنمودهای آنان استفاده کند.

۹. واسطه ها هم با مقام و دستوری که از سوی خدا دارند، شفاعت می کنند و اگر خداوند آن مقام یا اجازه شفاعت را به آنها مرحمت نفرموده بود، هیچ کس حق شفاعت کردن نداشت.

قرآن کریم می فرماید: کیست که در حضور خدا حق شفاعت داشته باشد، مگر به اذن او.^۴

۱۰. اگر کسی بگوید که در بعضی آیات قرآن، مسأله شفاعت نفی شده است مانند آیه ۴۸ سوره مبارکه بقره، پاسخ آن است که این خطاب قرآن به یهودیان خودخواهی است که بنابر عقیده موهوم خود، خیال می کردند هرگز به قهر خدا دچار نمی شوند و حتی اگر عذابی باشد، فقط برای چند روزی است و گرنه نژاد یهود، برترین نژاد است و در قیامت نیز مشمول لطف و شفاعت خداوند خواهند بود. همچنین پاسخ به بت پرستانی است که عقیده داشتند که این سنگ و چوبی که می پرستند، شفاعت کننده آنهاست. بنابراین خداوند برای سرکوب این خرافات و روح خودخواهی یهودیان می فرماید: در آن روز هر کسی سر و کارش فقط با عمل خودش می باشد و جای عوض و رشوه و شفاعت نیست. آری، شفاعت مردان خدا که به دلیل بندگی حق به مقام محمود رسیده اند کجا و شفاعت سنگ و چوب بی عقل و شعور کجا؟ پس اگر در آیاتی می خوانیم که شفاعتی نیست، باید مورد و زمینه و ویژگی های شفاعت کننده و شفاعت شونده را هم در نظر بگیریم.

۱۱. بر اساس روایات، درجات شفاعت کنندگان یکسان نیست؛ بلکه بالاترین مقام برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، سپس انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام، آنگاه علمای ربّانی و شهداء دیگران است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۹۰

۲. کافی، ج ۲، ص ۷۵

۳. مریم، ۸۷

۴. بقره، ۲۵۵



عجل علی ظهورک

مرحوم امام عزیزی

ای شمس، کوه مغرب تا چند حائل ما
عجل علی ظهورک از مشرق دل ما
ساقی بیار اکنون خم را دگر به میدان
کآمد نوید نصرت از شاه عادل ما

ما نیز چون فقیهان فتوا ز خود نداریم
در دست یار باشد حل مسائل ما
در مقدمش چو پیران بر خاک می نهیم سر
گر آن جوان بیاید، یک شب به محفل ما

با نور طفل نرگس در نیمه های شعبان
شکر خدا که برخاست ظلمت ز محفل ما
پوشیده ای جمالت بر چشم دشمن و دوست
جز محرمان نبینند یعنی شمایل ما

باشیعیان بگویند ما خود فرات اشکیم
خون حسین جوشد از بس که در دل ما
احمد ز شوق مهدی امشب به کوی نرگس
انگشتی نهاند در دست سائل ما

امام قلب هایم تو

سید علمدار ابوطالبی نژاد

تنها گل نرگس جهان بسم الله
آیینی ی کل عاشقان بسم الله
سرسبزترین فصل بیا پا بگذار
بر دشت دلم از آسمان بسم الله

سلطان تمام قلبها یعنی تو
آیینی ی جام قلبها یعنی تو
هر چند که یازده گل دیگر هست
گویم که امام قلبها یعنی تو

تاج سر روزگاری دانی که...
بشکوه ترین سوار می دانی که...
تنها گل برگزیده ای که آید
با آمدنت بهار می دانی که...





بنیاد فرہنگی حضرت محمدی موعود (علیہ السلام)

